



هفته‌نامه

رهائی

سال دوم شماره ۷۹

پنجشنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۶۰

بها ۳۰ ریال

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

در این شماره:

* صحنه آخر نمایش

رژیم درمخمسه است و چپ میتواند این مخمسه را بصورت کابوس
هولناکی برای او درآورد...

* اسناد مربوط به بنیاد مستضعفین

گوشه‌ای دیگر از دزدیهای بهشتی

* پیکار و تئوری انقلاب (۴)

روئای شیرین انقلاب دموکراتیک!

* نزاع دو جناح حاکمیت برای تسلط بر بانک مرکزی

بخاطر چیست ؟

* قطعنامه‌های کنگره دوم کومه‌له (۲)

جلوه‌ای از برخورد شماتیک

صحنه آخر نمایش

رژیم درمخمسه است و چپ می تواند این مخمسه را بصورت کابوس هولناکی برای او درآورد...

تجربا که چپ نیز فا در به جلب و جذب آنها شده بود با خود میسود دهد. اما این وضع تا چه زمانی برای جمهوری اسلامی قابل تحمل بود؟ زمان آن را حوادث معین میکرد بدین معنی که از یکجانب در یک مقطع خاص وجود بنی صدر برای کل رژیم البتد از فقدان بهتر بود، چه بهتر که اردوی ناراضی از حاکمیت، بجای مخالفت با کل رژیم به بخش یا جناح دیگری از همین حاکمیت دل می سپردند. چه بهتر که اگر قدرت مخالفین افزوده شود، قدرت بنی صدر کسبه بهر حال جز رژیم است افزوده شود تا قدرت چپ، اما از جانب دیگر بنظر حزب جمهوری اسلامی این امر که ماهیت بنی صدر تفاوت واقعی اساسی با خود آنها نداشت از این نظر خطرناک بود که امر عبور از اردوی حزب به بنی صدر را سهل و آسان میکرد و بعبارت دیگر توده های مردم مذهبی و با غیر مذهبی هنوز متوهم نسبت به جمهوری اسلامی میتوانستند بمجرد ناراضی شدن از جناح غالب حاکمیت به بنی صدر روی آورند بدون اینکه به اساس توهمات خود برخورد کرده باشند. یک کاسب جز خلی سرب می تواند از طرفداری از حزب جمهوری اسلامی به طرفداری از بنی صدر مبدل شود بدون اینکه به کل رژیم اسلامی پشت کرده باشد. عبور از این خط سیل و آسان است. و این امر برای حزب جمهوری اسلامی خطر بزرگی بود بویژه آنکه چنین تصور میشد که سمت گیری بنی صدر صرفا کامی باشد برای برداشتن کامیابی دیگر - مثلا روی آوردن به محاهدین، و یا بعبارت دیگر بنی صدر نقش کانالیزوری را بازی کند که بعدا برای هر دو جناح ناخوشایند باشد. این امر که این محاسبات چقدر و تا چه اندازه واقعیت دارد میتواند مورد بحث قرار گیرد ولی حزب جمهوری اسلامی و سایر کردارندگان چنین می انگارند و حرکت خود را بر مبنای باورهای خود و نه تحلیل های ما میکنند.

مسائل فوق را باید با پیدایش حوادث جدید نوا ما در نظر گرفت. در چند ماه گذشته برخی از رویدادهای بین المللی در محاسبات جناح های حاکمیت تاثیر مهمی داشته است. از جمله:

اکنون که واقعیت مبارزه ای ضد امپریالیستی (۱) جناح کروکا تکبر حاکمیت حتی برای ساده لوح ترین نیرو هانیز آشکار شده است و خوشبختانه دیگر نیازی به اراشی مجدد استدلالات گذشته برای اقناع "رفقای انقلابی" نیست میتوان یک سؤال را مطرح کرد و آن اینست که صرف نظر از خیانت و سازشکاری با لفظه جناح غالب چه عامل مشخصی

موجب شد که با آبروریزی تمام با جان و غلغله ای کروکا نپا بهرامه میلیاردها دلار غرامت به عموما میده شوند؟ آیا بنی صدر نظر گرفته ماهیت رژیم این امر دور از ذهن خواهد بود که در مقابل این هدایای جمهوری اسلامی، کسانی نیز پاداشی دریافت کرده باشند و مثلا این پاداش ها بصورت توافق در ایفاء حاکمیت باشد؟ اکنون که برای همه روشن شده است - و امیدواریم چنین باشد - آتشی بهشتی از سالها پیش در تدارک برقراری جمهوری اسلامی با اسلام دوستان امپریالیست سر و سر داشته است آیا طبیعی نخواهد بود که تصور شود جناب ایشان آتش در دربارند که با رسیدن به قدرت به ولینعت پشت نگردد و تمایل خود را به ایفاء در نقش سرکردگی جیش مستضعف با قول و قرارهایی هم مستحکم کرده باشد؟

رویداد دیگر انتخاب متران به ریاست جمهوری قرا

بنظر میرسد که مجتهدی آخر نمایش ما مد در حال اجرا - ست و جمهوری اسلامی سبکی از تضادهای خود که در مسو - معینی خاص ایجاد شده بود در حال سبککوبی است. آقای بنی صدر اجبارا غزل خدا حافظی را میخواند. و با ند هوز دلائلی که موجب انتخاب بنی صدر ریاست جمهوری شد کلا روشن نشده است اما این مسئله مسلم است که بنی از کنار رفتن جلال الدین فارسی جامعدی روحانیت بطور علنی و حزب جمهوری اسلامی بطور بنیانی از مکانات خود برای انتخاب بنی صدر استغاده کردند و با مزدی حسن حبیبی هیچگاه جدی نشد و کمیتها و هیئت های انتخابی دستور صریح (از کجا؟) بنی بفرار هم آوردن موجب انتخاب بنی صدر دریافت کردند تا جاشیکه بنی صدر که در آلمان ناخصیت حاصی نیست به سایر کاندیدها نداشت با اکثریت چشمگیری انتخاب شد. در حقیقت بنی صدر علاوه بر آرا خود در یک موقعیت استثنائی از آرا مخالفین خود نیز بهره مند شد.

در این زمینه سخن بسیار است. عده ای علت این امر را ناشی از این میدانند که دست اندرکاران و در رأس همه "امام احمد" از این مسئله وحشت داشتند که شکسته شدن آرا موجب انتخاب و با حداقل نفر اول شدن کاندید بنی صدر بنی صدر شود - و این البته سرشکستی بزرگی برای جمهوری اسلامی بود. شاید چنین باشد ولی قطعاً نمیتوان صنایع و اعمال نفوذ برخی از قدرتهای جهانی را نیز نا دیده گرفت. هنگامیکه در نظر گرفته شود آقای بنی صدر از سالها پیش کاندید سوسال دموکراسی اروپا برای ایران بوده است و بقول خود ایشان و همکار ایشان از سالها قبل مسئله ریاست جمهوری ایشان "صد در صد" بوده است. هر چند هم که به نقش عوامل خارجی کم بها، دهم لافزار تقارن آن خواست و این واقعیت نمی توانیم براحتی بگذریم. بهر حال بگفته خود افسای بنی صدر:

من از سالها قبل و در زمان بچگی از پدرم آموخته بودم که سلطنت با اسلام نمی خواند ... از همانوقت (از زمان حکومت مصدق) بعضی بسته شوخی و بعضی هانیمه جدی در مورد تمایل من به ریاست جمهوری صحبت می کردند. بنا بر این آنچه برای من پیش آمده است تحقق یک آرزوی من ساله است. (با عداد - ۷ بهمن ۵۸)

بهر صورت اساس قضیه هر چه بوده است این نکته از همان آغاز مسلم بود که راهی اجباری و اضطراری گردانندگان کار به آقای بنی صدر بعدا تشکیل بزرگی برای آنان بوجود آورد و تضادهای سیاسی و اقتصادی حاکمیت در چهره نهاد بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی تظاهر خواهد کرد و از آن بهمنبر - و هر چند ناگهانی و ناگهانی بهمان اندازه "طبیعی" - برخی از تضادهای طبقاتی میان بالائی ها و پائینی ها نیز نحوه بروز خود را از همین کانال خواهند یافت. در جوامعی که حرکت اصل اجتماع را راه و کانالهای واقعی خود را نیافته است و بطور مشخص نیروهای چپ به دلیل واقعی اجتماعی مبدل شده اند، بخش بزرگی از زحمتگران جامعه - و طبعا وسیع است این بخش ناآگاه - امید خود را در رفیع ستم و بهره گیری در حبس این با آن بخش از هیئت حاکمه میبایند و بدنبال توهمات جذاب از مسیر صحیح مبارزه طبقاتی منحرف میشوند. در این میان بنی صدر توانست که علاوه بر متحدین طبیعی خود از پشتیبانی این بخش از توده های مردم و نمایندگان سیاسی آنها نیز بهره مند شود و اردوی نار -

گرفته باشد در اینصورت رژیم خواهد توانست که نه تنها سبیل تدهی زیادی از هواداران مستکبر کنونی بیتی صدر و بازاریان را چرب‌کند بلکه امکاناتی هر چند موقتی در جلوگیری از تشدید بحران اقتصادی و غلبان عمومی خواهد یافت. در کنار این نوش، نشر رژیم اسلامی بصورت سر-

کوبی و سم و هده جانبد نمایان خواهد شد. این امر نه تنها در این سناریو بلکه در هر سناریوی محتمل دیگر جمهوری اسلامی هر روز بیشتر از گذشته بصورت یک ضرورت برای رژیم خود را آشکار می‌کند. چشم انداز از اینجبه بسیار قابل تعین و معانی آن برای نیروهای انقلابی معلوم است.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که جدالهای درونی حاکمیت می‌رود که به تغییر و تبدیلاتی در محدد اجتماعی منجر شود که با آنکه نیروهای انقلابی حسب‌المعمول از قائله عقب مانده و شاهد و تماشاچی بوده‌اند معیناً این مسئله بر فعالیت و مبارزه آنها تأثیر خود را یکبار دارد. نیروهای انقلابی نه خالق و عامل، بلکه معمول و متاثر از حوادثی بوده‌اند که بر سرنوشت زحمتکشان و خود آنها موثر است.

در مقابل این چشم انداز چه باید کرد؟ پیغام همیشگی در ضرورت اتحاد عمل نیروهای چپ و انقلابی می‌رود تا ابعادی را بدو آنچنان می‌رسد که عدم توجه با رفا جعه افرین خواهد بود. عدم توجه و اقدام به این عمل، نه تنها خیانست مستقیم به جنبش زحمتکشان بلکه بی‌اعتنائی به سرنوشت خود خواهد بود. چنگال دیو هر لحظه به کلکواک نزدیکتر می‌شود و ما هنوز غافل از وقوع فاجعه در سودای حال خویشیم. رژیم جمهوری اسلامی ماهیت خود را آشکارتر می‌کند. رفتن بیتی صدر صرفاً یک شوخی و ظرف در این روند است. بودن وی چیزی را حل نمی‌کند و نبودن او برای کسانی که دید داشتند تغییری نخواهد آفرید. آنچه می‌ماند اینست که ما چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم. آنچه مهم است اینست که ما در مقابل رژیم جمهوری اسلامی حداقل برای آینده چه برنامی داریم. آنچه تعیین کننده است اینست که چه بیتی مدیری ها بروند و چه روند چگونگی برنامه‌های "نیش و نوش" رژیم را به صد خود بدیل کنیم و لااقل برای آینده یک بدیل جدی باشیم. برنامه‌های رژیم بجای خود، اما ما صدانیم که شدت ناراضی و خشم و خروش نوده‌های مردم را رژیم نخواهد توانست نابود کند. رژیم خود میدانند که قضایا را حل و فصل نکرده است ولی مکانسیم واقعیات او را به جاشی که آینده‌اش روشن نیست گشاده است. رژیم در محصه است و ما می‌توانیم این محصه را بصورت کابوس هولناکی برای او درآوریم - به یک شرط - و آن اینکه ما استیارت بجای تماشاچی و شاکی بودن، ابتکار عمل را بدست گیریم و تبدیل به یک بدیل واقعی و موثر شویم. این نوده‌های مردم، این رژیم و رنگسته اسلامی، و این هم سازمانهای چپ، آیا هنوز هم کاری نمیتوان کرد؟ روزهای آینده پاسخ‌های روشنی به کلیه سئوالات فوق و نیز مسیر حوادث خواهد داد.

توضیح

مقالات بی‌امضاء نشریه ره‌آه‌گی منعکس‌کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر می‌شوند یا آنکه از جنبه‌ی کلی منطبق با نظرات سازمان هستند، معیناً می‌توانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همی اعضاء آن نباشد.

است. این امر منبع بیتی صدر است و حزب جمهوری نیز عوارض آنرا می‌تواند بیتی بیتی کند. نه تنها آتشی بیتی صدر از سالها پیش با این حزب نزدیک بوده است بلکه یکی از باران ایشان - آقای سلامیان - جان روح حسدای با این حزب داشت و دارد که می‌توانست به عنوان یک عضو دیمی آن تلقی شود. علاوه بر آن وجود تماشاگر طرفداری از اسراشیل در این حزب - در مقابل خصومت با ساند با اغراب بدون تردید مسئله‌ی قابل ملاحظه است. و این رویدادها بهر حال نمی‌توانست در محاسبات هیئت حاکمهای که همواره مذاکره با قدرت‌های جهانی را، حتی قبل از صعود خود به قدرت، اساسی میدانسته‌ی بی‌تأثیر باشد و با پیش‌خود را در حد دادن به تضادهای موجود میان آنها بازی نکند. بعید نیست - و بسیار هم محتمل است - که مسائل دیگری نیز بین حضرات گذشته است که به او برسمون ایران از آن بی‌خبر است. هرچه هست این است که مجموعه‌ی همی عوامل زمینه‌های اجرای آخرین برد ساند را فراهم آورده است. اجرای این برده اما دو انگار دارد که قاعدتاً مورد ارزیابی حزب جمهوری و "امام امت" قرار گرفته است که هنوز آشکار نیست که ساند بیتی آنها چیست.

مسئله‌ی اول مسئله‌ی جنگ و ارتش است. ارتش نه به آن اندازه که تبلیغ می‌شود ولی بهر حال بطور نسبی از سنی صدر حمایت می‌کند. رفتن بیتی صدر نمیتواند در امر جنگ بی‌تأثیر باشد مگر اینکه دست‌اندرکاران بی‌وعی از این بابت آورده خیال شده باشند. بعبارت دیگر آن نیروهای خارجی که در این جنگ دینفع بوده‌اند علامت‌های داده باشند که امکان صلح را بوجود آورده باشد. اگر چنین باشد طبیعی است که حزب جمهوری اسلامی نخواهد این مسئله منبع بیتی صدر تمام شود. راه طبیعی، رفتن بیتی صدر قبل از آتشی شدن بیتی درآمدهای صلح است. رژیم در کرد و غبار زدن برای استیارت مواضع خود بهد خلاصی دارد. بیاد آوریم که یکماه قبل از پس دادن کوه کانتیا شد حملات به امریکا و قال و قیل مبینی بر محاصره و اعدام جاسوسینا گوش‌فلک را کر کرد و این درست زمانی بود که مذاکرات سنیانی و توافق‌های اساسی انجام شده بود. اینبار نیز بعید نیست که سرو صدا راجع به ضرورت ادامی جنگ و محکوم کردن صلح گوش‌خراش‌تر از گذشته شود. شریب‌این استیارت را نباید خورد تنها پس از رفتن سنی صدر است که سناریوی فرمان امام و شرط سخت و سخت "مجلس مانند گذشته تکرار خواهد شد و همزاد بهر سوی بگون بخشی مسئولیت مذاکرات صلح را بعهده خواهد گرفت تا روزی که سراز پایان ماء موربت و در صورت رو شدن مسائل و ایجاد ضرورت گاه کوزه‌ها سر او بشکنند و فرای نظیر کننده‌ی جمهوری اسلامی شود.

مسئله‌ی دوم اما حتی جدی‌تر از مسئله‌ی جنگ است. هم هواداران واقعی بیتی صدر و هم متحدین او و هم انواع موخین - که رویهم تعدادشان بسیار زیاد است - رفتن او را علامت مصیبت تلقی خواهند کرد. در میان ایشان بخش مزلزل تر و فرصت طلب‌تر پیمان جایگاه قدیمی خود باز خواهند گشت. آبدالیه اشرافی با نامه‌ی اخیر خود به رئیس جمهور نشان داده است که این جماعت خیلی زود مسئله را می‌پسند. وکیل حضرت رئیس جمهور تا هوا را بی‌دید جز ملات کشندگان رئیس جمهور شد. اما طبیعی است که جز این ها در میان سایرین مقاومت‌هایی بروز خواهد کرد. رژیم با ایشان چکار خواهد کرد بویژه آنکه توجه کنیم که ناسامان تر از گذشته شدن وضع اقتصادی نیز عنصر مقاومت را شدیدتر خواهد کرد. بنظر می‌رسد که رژیم همانند همی سرکوبگران به مجموعه‌ی نیش و نوش متوسل خواهد شد. شاید برنامه‌ی رژیم در فروش معادل ۳۳ میلیارد دلار نفت آنقدرها هم که تصور می‌رود دوراز واقع نباشد و رژیم بی‌وعی در این باب با بزرگان علیرغم ما از تولید نفت در جهان طبیعتاً انسان دریغ‌ناست

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

اسناد مربوط به بنیاد مستضعفان:

گوشه‌ی دیگری از دزدیهای بهشتی

محلل پرداخت‌کننده و همدستان آنها (به نسبتی که بر ما معلوم نیست) تقسیم می‌شود. البته برای خالصی نبودن عریضه، بخش ناچیزی از آن، خرج "تبلیغات اسلامی" بمنظور تحمیل روستائیان نا آگاه و اگر نشد، بطوریکه اشاره خواهیم کرد، صرف سرکوب آنان گردد؛ و نیز تعقیب هدفی مشخص، اینجا و آنجا، به تعمیر یا ساختن چند حمام و مدرسه و بویژه مسجد، پرداخته می‌شود.

● اسنادی که در این شماره چاپ می‌شود، جز یکی که مربوط به کنید (ترکمن صحرا) است، بقیه تماماً مربوط به کردستان می‌باشد (چند سند دیگر مربوط به کردستان از جمله سند "کمک به تبر خوردگان سنندج" را در شماره آینده انتشار خواهیم داد).

● اگر به تاریخ‌های اسناد منتشره در این شماره (و نیز در شماره‌ی آینده) در مورد کردستان توجه کنیم، تماماً مربوط است به تاریخ بعد از نوروز خورشید سنندج و تاریخ قبل از حمله و حشیانه سراسری به کردستان بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ۵۸ و فتوای معروف آیت‌الله خمینی. بعدها معلوم شد که پاره‌ای از "طرح‌های عمرانی" مثلاً حفیر کانال‌ها برای آبرسانی "در واقع بمنظور ایجاد سنگر‌ها، تهیه شده و هدف تدارک جنگ تحمیلی به خلق کرد، در چند وقت بعد، را دنبال می‌کرده است.

● همان‌طوریکه در مقدمه این سلسله اسناد در شماره‌ی قبل

در شماره‌ی قبل ضمن اشارات مختصر در زمینه‌ی اسناد هوا، آگ‌دزدیها و غارتگریهای بنیاد مستضعفان، از ۲۵ ماه قبل تاکنون و انگیزه‌ی چاپ این سلسله اسناد، اسناد را منتشر کردیم که بر اساس آنها، مبلغ دو میلیون تومان به دستور آیت‌الله بهشتی تحت عنوان "حواله‌ی مربوط به سیاهکل" (؟!) در اختیار شخصی بنام مهدی نودرگیتی قرار گرفته بود. در این شماره و شماره‌های بعدی، تعدادی از اسناد بدل و بخش‌های دیگر آیت‌الله بهشتی به مقریان جمهوری اسلامی را انتشار می‌دهیم. برای اینکه هر شماره بتوانیم اسناد بیشتری از جیب اول و غارت ثروتهای زحمتکشان را ارائه دهیم و بگذاریم که این اسناد، گویا تر از هر توضیح و تفسیری سخن بگویند، تصمیم گرفته‌ایم که توضیحات مربوط به آنها را به حداقل برسانیم.

در مورد اسنادی که در این شماره چاپ می‌شود، اشارت زیر ضروری است:

● دستور پرداخت تمام اسناد مندرج در این شماره توسط آیت‌الله بهشتی صادر شده و بوسیله‌ی همدستان و در بنیاد یعنی حاجی علی شفیعی، از سرمایه‌داران بزرگ بسازار (و معروف به "حاجی جرجیل")، پرداخت گردیده است؛ بی آنکه مطلقاً مطرح باشد که کسرتندگان این پولها چه کسانی هستند؟ بچه مصرفی خواهد رسید؟ پرداختی‌های فعلی به چه مصرفی رسیده است و اسناد آنها کجاست؟ اصلاً آیت‌الله بهشتی بچه حتی چنین دستوراتی می‌دهد و یا هر گردش قلم، ارقام چند میلیون تومانی بدل و بخش می‌کند؟

در رژیم شاه، لاقابل صورت‌ظاهر دزدیها و جیب‌لکری‌ها، شکل "قانونی" داشت، متخصصانی برای اسناد سازی در خدمت رژیم بودند. آن غارتگریها از مکانیسم‌های پیچیده‌ای عبور میکرد: همگان می‌دانستند که ثروتهای متعلق به زحمتکشان توسط رژیم جنایتکار شاه بیگنا می‌رود ولی همگان نمی‌دانستند بچه نحو و چگونه، اما امروز، در رژیم جمهوری اسلامی، حتی بهمان برده پوشی‌ها و ظاهر سازی‌ها نیز نیازی نیست. در شماره‌ی قبل گفتیم که این غارتگریها در "فرمان" آیت‌الله خمینی در اسفند ۵۷ گذاشته شده است (متن این "فرمان" را در همان شماره نقل کرده‌ایم). در همانجا دیدیم که این "غنائم" متعلق به دولت نیست و برای سرپرستی آن یک شرکت خصوصی یا سرمایه "بینی از یکصد میلیون ریال" (؟!) بنام "بنیاد مستضعفان" تأسیس شده است (مراجعه کنید به سند آن در شماره ۷۸) و عملاً این "غنائم" چند صد میلیارد تومانی بدست روحانیون و همدستان آنها افتاد تا هر طور که دلشان خواست آنرا خرج کنند و بیه که خواستند، بپخشند.

در هیچ رژیم فاسدی (حتی در زمان قبل از مشروطیت که مردم، رعایا و "نوکران" شاه بودند و تمام ثروتهای مملکت متعلق به شاه و شاهزادگان بود)، غارت گریها ابعادی اینچنین وقیحانه و بیشرمانه نداشت. آیت‌الله‌ها مهورکی، با یک چرخش قلم، دستور می‌دهند که از ارث‌برداری آن (سپرده شده در صندوق جاوید" صندوق واحد اجرائی بنیاد مستضعفان)، فلان میلیون تومان به فلان محلل و واسطه، به فلان بهانه‌ی موهوم و بی‌بدون ذکر هیچگونه بهانه، پرداخت شود و "حاجی جرجیل" نیز بلافاصله دستور او را بمرور اجرا می‌گذارد و آنگاه بخش عظیم این "غنائم" بین دستور دهنده،

بنیاد مستضعفان!!



سند شماره دو

ردیف	شرح	مبلغ	مبلغ کل
۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۲۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۳۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۴۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۵۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۶۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۷۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۸۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۱	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۲	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۳	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۴	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۵	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۶	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۷	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۸	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۹۹	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶
۱۰۰	بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری	۵۸/۴/۲۶	۵۸/۴/۲۶

گفته‌ام ، اسنادی را که منتشر میکنم بخش‌بیار تا جزی از کل دزدیها و چپاولگریهای است که در این دودل در بنیاد مستضعفان صورت گرفته است . لازمست دررا - بظه با اسناد منتشره در این شماره ، با اراده‌ی مثالی این نگه را روشن کنیم : طبق اسناد مورخ ۵۸/۳/۱۲ و ۵۸/۴/۲۷ ، مبلغ چهار میلیون تومان بدستور آیت‌الله بهشتی در اختیار فردی بنام مهندس مهدی تابش قرار گرفته است . آیا این چهار میلیون تومان کل پولی است که در اختیار این فرد قرار گرفته است ؟ قطعاً نه ! مثلاً سند دیگری در اختیار ماست (گزارش تابشی چهارده صفحه‌ای که جاب‌آن همانطوریکه در مقدمه این اسناد در شماره ۷۸ گفته‌ام بعلم محدودیت امکانات صفحات ما قادر به انتشار معطل در " رهائی " نخواهیم بود و اینگونه اسناد را بعداً بصورت جرواب مستقلی جاب‌خواهیم کرد) که بگفته خود مهندس مهدی تابش ، تا تاریخ ۵۸/۹/۲۰ ، مبلغ ۹ میلیون تومان از طرف " بنیاد مستضعفان " به او پرداخت شده است . آیا بعد از ۵۸/۹/۲۰ تاکنون چند میلیون تومان دیگر به او داده‌اند ؟ ما از آن اطلاعی نداریم . این مطلب در مورد تک‌تک اسنادی که انتشار میدهیم نیز صادق است . یعنی از میان صدها هزاران موارد مشابه ، ما فقط سند یک‌یا دو نمونه از هر مورد و با بعضی از موارد را در اختیار داریم . بدیگر سخن ، آنچه در این شماره و شماره‌های بعدی انتشار میدهیم مثنی از خروار و نمائشگر جزئی بسیار نا چیز از کل ثروت چپاول شده و سعمای رفته‌ی زحمتکشان کشور ماست .

سند شماره یک

بنیاد مستضعفان - واحد اجرائی - سند حسابداری
شماره روزنامه ۶۵۹
تاریخ ثبت - ۵۸/۴/۲۶
بدهکار : آقای محمد بابائی
شرح : پرداختی در وجه آقای محمد بابائی طبق دستور آقای بهشتی بعنوان وام جهاد سازندگی گنبد برداختی در وجه آقای مصلحی طبق دستور آقای بهشتی بعنوان وام برای کردستان . دو برگ دستو
مبلغ : ۵۰۰۰/۰۰۰ + ۵۰۰۰/۰۰۰ ریال - جمع ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال -
متن سند
بسمه تعالی - حزب جمهوری اسلامی
جناب آقای شعبی -
آقای مهندس تابش طبق سفارشی که به ایشان شده بود به قروه کردستان رفته و طرح عمرانی متناسب با اهداف بنیاد برای روستای اطراف قروه تهیه کرده‌اند که تقریباً پانزده میلیون تومان هزینه بر می‌دارد . لطفاً مبلغ مزبور را از حساب بنیاد در اختیار ایشان قرار دهید .
با تشکر
محمد حسین بهشتی
۵۸/۳/۵

متن سند : بسمه تعالی - جناب آقای شعبی ، لطفاً مبلغ پانصد هزار تومان به عنوان وام برای تسریع در کار جهاد سازندگی در گنبد در اختیار گروه دانشجویان اعزامی به وسیله نماینده‌ی آنها آقای محمد بابائی دارنده شناسنامه‌ی شماره‌ی — قرار دهید .

با تشکر
محمد حسین بهشتی

۵۸/۴/۲۵

مبلغ صندوق خزانة سد را در امانت نام: در سپید می شد

در تاسع ماه ابر ۱۳۰۱ در تاسع ماه ابر ۱۳۰۱

مدرسه خردگانه مدرسه خردگانه

سند شماره شش



مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

واحد اجرائی - بنیاد مستضعفین - سند حسابداری
شماره روزنامه ۶۶۷
تاریخ ثبت ۱۳۵۸/۴/۲۷
بدهکار : تنخواہ گردان آقای مهندس تابش
شرح حوالہ شماره ۱۰۴۷ آقای مهندس تابش نزد
فرهنگیان .
مبلغ ۲۰/۰۰۰/۰۰۰/ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم
 حزب جمهوری اسلامی

تاریخ

[illegible]

۸۱، ۵، ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

زیر صدفی ہائے

سکھس : حشرہ ، نمزیت ، ذلت ، ذلت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاضر
نہیں حاضر
غیبت

بنیاد مستضعفین - واحد اجرائی - برگ نقل و انتقال
شماره روزنامه ۱۴۶
تاریخ ثبت ۵۸/۳/۱۲
بدهکار : آقای دکتر بهشتی - تنخواہ کردستان
شرح : پرداختی در وجه آقای مهندس مهدی تابش بموجب
حوالہ آقای کتر بهشتی کہ پیوست است . چک
شماره ۵۷۷۷ صندوق پس انداز جاوید .
مبلغ : = ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

پیکار

وتئوری انقلاب

رؤیای شیرین انقلاب دموکراتیک!

که بورژوازی لیبرال یا اساسا ارتجاعی نیست و یا بخشا ارتجاعی است. روح رفیق مائوسه دون از اینهمه وفاداری ما، از اینهمه کوشش ما برای پرده پوشی نثرات التقاطی او بوجد آمده بود، اکنون ناگهان مانند اینکه خواب نما شده ایم میگوئیم همه آنچه تا به حال کفتم بیهوده بود! خوب، این کار قرار است چه کسی را راضی کند؟ رفقا بدین طریق خسرالدنیا والعقبی میشوند. رفیق مائو را میرنجاند بدون اینکه رفیق دیگر، مارکس، را راضی کرده باشند. در این میان شاید تنها برخی از هواداران پیکار از اینکه ساؤمان براست روی خود انتقاد کرده است خوشحال شده باشند والسلام.

رفقا باید بدانند که این شیوهی کار که وقتی در محظور افتادی و راست روی تاشهرمن الشمس شد با حفظ همان سیستم و تفکر گذشته، صرفا نتایج آنرا وارونه کنی دیگر بدرد نمیخورد. این بمعنای به مسخره گرفتن هوادار و خواننده است. یک سیستم فکری پس از "محاسبات" فراوان نتیجه اش هم اثبات یک مساله است و هم عکس آن! یک سیستم استدلال یکبار نتیجه میگیرد که بورژوازی لیبرال ایران ارتجاعی نیست و هر کس خلاف آن بگوید شیبه تروتسکیست است و کذا، اما بعد که قافیه تنک آمد همان سیستم میگوید خبر، ارتجاعی است. گویا لغزشی شده و بعلاوه منها گشته است! اینرا ما به رفقای پیکار و سایر مائوئیستها بارها گفته ایم و باز میگوئیم که آنچه باید عوض شود سیستم تفکر است نه نتایج آن. شما یا باید با مائوئیسم وداع کنید و یا تا ابد در دایرهی شناقضا و درهم گویی ها و بهخشد اشتباه کردیم ها و بعلاوه را منها کردیم ها و انواع و اقسام کله پایی های بی سرانجام بمانید. این سیستم غلط است. یکجایش را درست کنی، استتار کنی، بزک کنی از جای دیگر بیرون میزند. این سیستم غیرمارکسیستی، ضد مارکسیستی، ضد علمی است. این همان چیزی است که چند ماه پیش از خلال گفته های خود شما بآن پرداختیم و آن اینست که کسی اول بر منهای "مقتضیات" تصمیمی بگیرد و بعد بدنبال تئوری آن بدود و آسمان و ریسمان کند.

سیستم تفکر شما دیگ همه جوئی است که هر وقت دست در

در شمارهی پیش مطالبی پیرامون تز جدید سازمان پیکار در مورد انقلاب ایران نوشتیم و تذکر دادیم که بهر حال اقدام پیکار در ارادهی دلیل - هر قدر هم درهم و نادرست - باز بنوبهی خود یک پیشرفت است و نباید این مساله را که سازمانی که خود را انقلابی میسمرد بالاخره پس از سالها بگوید چه انقلابی میخواهد بکند و چرا، دست کم نترفت. این امر نشانهی آنست که جنبش کمونیستی و حتی هواداران پیکار دیگر تحمل این را ندارند که با احکام بی دلیل مواجه شوند و از این رو رهبری پیکار خود را موظف دیده است که حتی خطر درهم گویی را متقبل شود و باین ضرورت پاسخ گوید. ما به برخی از سخنان رفقا در این مورد اشاره کردیم و توضیح باقی مسایل را باین شماره واگذار کردیم مع هذا لازم است مقدمات توضیحی را که بایستی در انتهای بخش مربوط به بورژوازی در شمارهی قبل میآمد در اینجا بیاوریم.

ما در دو شمارهی متوالی اساس تفکر و استدلالات پیکار را در زمینهی ارتجاعی نبودن بورژوازی لیبرال ایران و بالاخره "بخشا مرتجع" بودن آن مورد بحث قرار دادیم و نشان دادیم که چگونه جایگزینی اصطلاح بورژوازی لیبرال بجای بورژوازی ملی نتوانسته است استتاری جهت تعلق این رفقا به اندیشهی مائوسه دون بدست دهد، و نیز متذکر شدیم که این اعتقاد عمیق به رسالت بورژواری موجب به پیش کشیدن چه تئوریهای رقت انگیز و آخر جبارت نباشد مضحکی شده است. آنچه برای ما اهمیت داشت نشان دادن سیستم تفکر و نظر پیکار بود و نه اصطلاحاتی که بکار میبرد. علاوه بر این هشدار داده بودیم که فشار واقعیت سازمانهایی نظیر پیکار را دائما محصور به ضخیم تر کردن پردهی استتار خواهد کرد و این امر به بهترین وجهی در همین مورد صادق و آشکار است. "پیکار" در دومین کنفره خود ناگهان باین کشف میرسد که نظر "بخشا ارتجاعی" راست است! بسیار خوب. ظاهرا این گام خوبی به پیش است ولی چرا؟ باز معلوم نیست. آتش همان و کاسه همان. سالها گفتیم چنین و چنان است. به مخالفین دشنام دادیم. در تاکید بر نظر خود دلیل و برهان آوردیم، سیستم فکری خود را باز کردیم و باین نتیجه رسیدیم

آن کنی لعبتی از آن بیرون میآید. آیا واقعا از این سیستم کامپیوتری احساس افتخار میکنید که بر مبنای آن هر وقت دلخان خواست بورژوازی را غیرارتجاعی بیرون میدهد، هر وقت ضرورت - یا بخوان فشار رفقا - حکم کرد آنرا ارتجاعی میخواند و گاه گاه هم، خوب اشکالی ندارد، نیمه ارتجاعی؟! شما چاره‌ای ندارید و اینرا نیز همان ضرورت‌ها بشما خواهد آموخت که یا اساس این سیستم را با صدای بلند درهم بریزد و به جرگه‌ی مارکسیست - لنینیست‌ها بپیوندد و با آنکه باز هم چند ماه دیگر "نتایج" آنرا مورد بازخوانی (!) قرار دهید و اسباب‌خنده شوید. مائوئیست‌های نیز غوش‌تر از شما متوجه‌ی این مساله شده‌اند، اما شما همواره از قافله عقبید.

بهر حال رسیدن باین مساله هر چند بصورت ظاهر و در خدمت استعار بیشتر یک سیستم تفکر غلط، معیذرتی کار را آسانتر میکند و ظاهرا دیتر ما مجبور نیستیم جایی در انقلاب برای حضرات بورژوازی در نظر بگیریم. ظاهرا تا بعد.

اما قبل از پرداختن به بخش بعد اثاراتی پیرامون چند نکته "تمحیجی" کنگره‌ی دوم در همین مورد ضرورت دارد تا نشان داده شود که وقتی میگوئیم تحلیل با در هوا یعنی چه. الفاظه و کلمات مثل توپ فوتبال از پای این حریف بپای آن حریف شلیک میشوند. بقول رفقا از "اکثریت" به "اقلیت"، تا بالاخره یکی گل بزند و مدتی مست از پیروزی - و این در قاموس پیکار یعنی بدست گرفتن رهبری بازمان - هل من مبارزه بطلبد و به دیگران دشنام بدهد تا خودش گل بخورد و مغموم و افسرد از گرایش شبه تروتسکیستی خود (خود در نهایت تعجب منظور خود پیکار است) و بعد انحراف برآست خود و بعد انحراف به چپ خود سخن بگوید و هنوز از در کایما بیرون نیامده آتش همان و کاسه همان. بیستیم رفقا چه میگویند.

بخشی از سخنان "کنگره" را شنیدیم. در همین بخش رفقا به این نظر میرسند که نظر قبلی دال بر گرایش ضد امپریالیستی (ملی؟! بورژوازی لیبرال (!)) هم غلط بوده است. جای شکرش باقی است. بیچاره امپریالیست از اتهام سابق شما مبتنی بر ضد امریکایی بودن رنج میبرد و حالا خیالش راحت شده که عموما او را به کفران نعمت متهم نخواهد کرد. اما رفقا باز میگویند که نظر قبلی مبتنی بر گرایشات دموکراتیک داشتن بورژوازی لیبرال هم غلط بوده است. ما بخود این مساله در اینجا کاری نداریم چون بطور مفصل مساله‌ی بورژوازی لیبرال و "لیبرال" و منشا و مبدا

تاریخی آنها و دعاوی و چشم اندازهای آنان را بررسی کرده‌ایم و خوانندگان میتوانند آنها را در شماره‌های گذشته‌ی رهائی بخوانند. اما رفقای پیکار و بیشتر است یگوئیم از رفقای فعلا در رهبری پیکار، بر مبنای نظر امروزی ایشان (به دو شرط زمانی توجه شود) می پرسیم که پس از اینهمه احکام، پس دیگر بورژوازی لیبرال ایران اساسا بنظر شما چیست؟ چرا بورژوازی لیبرال است. فرقت با بورژوازی غیر لیبرال چیست، و اساسا وجه تمایز جناحهای مختلف بورژوازی ایران چیست. اگر معتقدید بورژوازی لیبرال، لیبرال نیست (حتی در مفهوم خودش) پس چرا این لیبرال غیر لیبرال را هنوز لیبرال میخوانید؟ مثلا چرا نمیگوئید بورژوازی سگ؟ اگر معتقدید در جوامع ما اساسا بورژوازی لیبرال وجود ندارد پس چرا هنوز از این موجود ناموجود سخن میگوئید و در سلب و اثبات صفاتش با خودتان جنگ میکنید. چیزی که وجود ندارد که صفت ندارد! مگر این که خدای ناکرده حکمت الهی هنوز دست از شما بر نداشته باشد. باور کنید رفقا درهم کوبی میکنید، مثل پاندول باین طرف و آن طرف میرود. تزه‌های لغزنده میدهید. یکبار، انشالله در کنگره‌ی آینده و اگر شد بالاخره لمحدای در این زمان نامتناهی بنشینید و مقایسه را برای خود و برای دیگران تعریف کنید و اگر این بررسی کار را بجایی رساند که مجبور شدید از اساس زیر همه‌ی دعاوی گذشته با سیستم تفکر خود بزنید ایایی نداشته باشید. سخت نیست تصور یک دور دیگر از کار شما که باز بخود انتقاد کنید که این که گفتیم لیبرال لیبرال نیست کراش فلان و بهمان بوده است.

اما یک نکته باز بلا جواب مینماید. شما در ظاهر به نتایجی رسیده‌اید و از خود انتقاد کرده‌اید. ما با آنکه هیچکدام از این انتقاد از خودها بتان را بدلالی که گفته شد جدی نمیگیریم ولی، بهر حال سعی میکنیم باور کنیم که شما آنها را جدی بگیرید. در این صورت آیا انتقاد از خود در همین حد کافی است؟ نه. شما اگر صداقت دارید تمام دشنامهایی را که به انواع ما که برخی از کشفیات امروزی شما را دیروز میگفتیم میدادید باید پس بگیرید. باید بگوئید دیگران راست میگفتند و ما کار بسیار بدی میکردیم که به آنها دشنام میدادیم. باید بگوئید حربه‌ی "گرایش شبه تروتسکیستی" حربه‌ی کشفی بود که گرایش برآست ما و ادارمان میکرد آنرا علیه دیگران بکار گیریم. باید بگوئید آن دیگران شبه تروتسکیست نبودند، ما راست بودیم. آیا میتوان انتظار این صداقت را از شما

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

داشت؟ آینده جواب خواهد داد. این امر نیز بخاطر این نیست که ما خرسند خواهیم شد که شما سخن خود را در مورد ما تصحیح کنید. لاقلاً گذشته باید به همی شما نشان داده باشد که هنگامیکه ما اعتقادی داشته باشیم علیرغم تمام ملاحظات غیراصولی و غیرایدئولوژیک سیاستمداران - بخوانید کاسیکاران - آنها را با صراحت و قاطعیت بیان کرده ایم و چنان تکفیر برای هر کسی کارآیی داشته برای ما نداشته است. ما نه در پی تأیید گرفتن از جایی و کسی هستیم و نه برای تکذیب غیر اصولی به اندازه‌ی ارزش قابل هستیم. نکته اینجاست که شما باید نشان دهید که از مواضع پراگما - تیمستی - اپورتونیستی گذشته بخاطر اصول دست برداشته - اید و نه بخاطر ملاحظات پراگما تیمستی - اپورتونیستی جدید. شما باید جبران مافات کنید. غیر ارتجاعی خواندن بورژوازی لیبرال یا فقط یک حرف است یا عواقب و عوارض اجتماعی و سیاسی دارد. شما در کمراه کردن یا گمراه ماندن بخشی از چپ سهم داشته اید. این دعاوی شما بی تأثیر نموده است. بخشی از توده های چپ بی‌اطلاعی، کم سوادی و کم تجربه سیاسی تحت توهمات بود - شما بجای تصحیح آنها، همان موضع را می‌گرفتید چون قمدتان بزرگ شدن بپر قیمتی بود - اکنون توده های چپ علیرغم بدآموزیهای شما، علیرغم راست رویهای شما، خودش در تجربه زندگی و مبارزه پاره ای از آن توهمات را بدور ریخته است. شما هم ناگهان بمیان می‌پرید و می‌گوئید بلکه ما هم اشتباه میکردیم!! وقتی همه ی چپ فهمید بورژوازی لیبرال هم ارتجاعی است نازه شما "رهبران" خودکماریه آنرا تکرار میکنید، چون قمدتان صرفاً بزرگ شدن به هر قیمتی است. اینگونه "انتقاد از خود"ها گرچه شدنش بهتر از نشدنش است ولی اصولی نیست، کمونیست نیست. بی پرستی کمونیستی است. سیستم همان سیستم، مثبت میشود منفی، غیرارتجاعی میشود ارتجاعی. چرا؟ یک کلام توضیح ندارد. ولی توضیح واقعی شما گرچه بیانش نمیکند اینست که توده ها میخواهند. شما به چپ آموزش نمیدهید. از آن دنبال روی عوامفریبانه میکنید. هیچ کس "رهبرانی" را که دائم دنبال توده ها می‌زنند و همواره یک فرسنگ عقب هستند جدی نخواهند گرفت. برای همیشه جندی نخواهد گرفت. سرنوشت کسانی که همین مشی را داشتند و از شما هم بسیار بسیار بزرگتر بودند باید برایتان عبرت انگیز باشد. منظور همان کسانی هستند که "رفتگر" آنها را "آلوترش اکثریتی" میخواند.

برگردیم به دلایل سوسیالیستی نبودن انقلاب ایران. انقلابی که بگفته ی پیکار نه سیاسی است نه اجتماعی اجتماعی. نیمه سیاسی - نیمه اجتماعی است. (می بینید که این نیمه - نیمه دست از سر رفا بر نمیدارد. مفر

خوبی است. تفکر سهولت عوض شدن نیست. جامعه نیمه - نیمه اکنون مورد تمسخر پیکار است ولی انقلاب نیمه - نیمه جایش را میگیرد. از در بیرون می رود تا از پنجره به اندرون آید) به برخی از "دلایل" توجه کردیم و اظهار امیدواری کردیم که پیکار در "کنگره"ی بعد سرعت توندهای منشویکی و رسوای عقب ماندگی اقتصادی و سطح پائین تکامل صنعتی را پس بگیرد و لاقلاً عوارض این لغت پراگنی ها را بستاند. به دلایل دیگر توجه میکنیم: مثلاً به "باقی ماندن مساله ای ارضی". باقی ماندن مساله ای ارضی یعنی چه؟ بعضی مائوئیستها معتقدند روابط ارضی فتوادی هنوز شکل غالب است. با اینان فعلاً بحث نداریم چون پیکار ظاهراً چنین اعتقادی ندارد و معتقد است که در روستاها هم شیوه ی تولید سرمایه داری غالب است. معنای این مساله چیست؟ ظاهراً خیلی ساده است. یعنی سرمایه داری شروع شده و مسلط هم شده است. آیا درد روستاهای ایران درمان شده است؟ نه! آیا قرار بود سرمایه داری این درد را درمان، حل، کند؟ نه! آیا سرمایه داری در آینده میتواند درمان کند؟ باز هم نه! آیا راه حل "مساله ای ارضی" ایران سرمایه دارانه است؟ ظاهراً نه! آیا غیر سرمایه دارانه (راه رشد غیر سرمایه داری) است؟ پیکار هم میگوید نه! پس این چیست که نه سرمایه دارانه است و نه غیر سرمایه دارانه است ولی سوسیالیستی هم نیست؟ از پیکار بپرسید! شاید بگوید نیمه سرمایه داری - نیمه سوسیالیستی است.

از عجایب اینست که پیکار نه تنها هنوز با این نتیجه نرسیده است که مساله ای ارضی ایران حل بورژوازی نمیطلبند، حل سوسیالیستی میطلبند بلکه وجود این مساله را مانع شروع انقلاب سوسیالیستی (و نه تسریع کننده ی ضرورت آن) میدانند! رفقای عزیز پیکاری! شما وقتی دنبال حرفهای مائو و حرفهای مسخ شده لنین کتابها را جستجو میکنید لاقلاً این توجه مختصر را داشته باشید که آنها از جوامعی سخن میگفتند که بنا بر اعتقاد خود شما با شرایط ایران نمیخواند. شما ظاهراً معتقد به سرمایه داری بودن ایران، دولت سرمایه داری، و فرم پیکاری و مسخ شده آموزشهای مارکسیستی بصورت "انقیاد صوری کار از سرمایه"، حاکمیت تضاد کار و سرمایه و نظایر آن هستند. و با اینکه نیستند و اینها را باز بهمان دلیل میگوئید که اکثریت توده های چپ چنین میگویند و لاحرم شما هم همانها را میگوئید بدون اینکه بدانید کسی که خرپزه میخورد پای لرزش هم می نشیند. گفتن این حرفها زیباست ولی لاقلاً بدین مسئله هم توجه کنید که وقتی گفتید، دیگر نمیتوانید مانند گذشته هماغه بگوئید باقی ماندن مساله ای ارضی مانع تسریع انقلاب بقیه در صفحه ۱۹

درهتلهای "جمهوری اسلامی چه میگذرد؟

سرمداران جمهوری اسلامی می گویند :

"زندانیهای ما هتل است" !!! و کمونیستها و نیروهای مترقی می گویند برای ساواکیها و کودتاگران خائن بلد ، برای انقلابیون خیر ، مزدوران و پاسداران جدید سرمایه از صبح پیروزی توده ها تا به امروز در این هتلهای "بزرگ و کوچک

۱- با سوزاندن بدن مبارزین بوسیله آتش سیکارد "هتل های" خصوصی (خانه های امن) و ضرب و جرح آنان در زندان ها به بهانه های مختلف و اخیرا با افتتاح "اطباق فولاد" در "کمیته مشترک ضد خرابکاری" بطرز وحشیانه ای به شکنجه و آزار انقلابیون پرداخته اند.

۲- با ترتیب دادن اعدام های نمایشی و هم بند نمودن انقلابیون با ساواکیهای مزدور و حابیتکاران حرفه ای و هرزه و تحریک و تشویع آنان بر علیه مبارزین همبند آنان را شکنجه روحی نموده و علاوه بر آن در مجامع بین المللی و در مقابل توده های انقلابی با سو استفاده از این موضوع داشتن زندانی سیاسی را مزورانه منکر شده اند.

۳- با بلاتکلیف نگهداشتن آنان ، از صدور هرگونه کیفرخواست و در نتیجه "تعمیم اتهام" (مطابق قانون ارتجاعی دستبخت خودشان) برای مدتی خودداری نموده و کلیه انقلابیون را از حق طبیعی دفاع از خود و داشتن وکیل مدافع محروم کرده اند.

۴- با جلوگیری از ورود نشریات انقلابی به زندانیها و اعمال مانع شدید بر سایر نشریات با اصلاح قانونی و ممنوعیت در اختیار داشتن رادیو و کنترل شدید صحبت های انقلابیون با خانواده ها تا به هنگام ملاقات سعی در بی خبر نگهداشتن آنان از اخبار کشور و جهان نموده و با حبس شیوه ها و برگردهای شاهانه ای آنان را از ابتدائی ترین حقوق یک زندانی محروم ساخته اند.

۵- با جلوگیری از برگزاری هرگونه مراسمی از جانب انقلابیون و مانع از سرودخوانی آنان بوسیله یورش های متعدد و وحشیانه ای پاسداران و چماق بدستان سرمایه به بندها و ضرب و جرح مبارزین بارها چهل تارخی و خصومت طبقاتی خود را با انقلابیون راستین بنمایش گذاشته اند. عداوت با بستن درب سلولها و گماردن نگهبانان جیره خوار مانع از تماس انقلابیون با یکدیگر و برگزاری مراسم مورد علاقه شان بطور جمعی و با اطلاعشان حداقل از حال و روز یکدیگر گشته و همچنین با ایجاد محدودیت دراستفاده

از آب و دستشویی تا مدت طولانی با توجه به وضع صد بهداشت و درمان و تغذیه در زندانیها باعث ابتلای انقلابیون به انواع امراض و ضعف جسمانی بطور کلی شده اند ۷- با انتقال انقلابیون به بهانه های مختلف بخصوص بعد از هر حرکت اعتراضی به سلولهای انفرادی و ضرب و جرح آنان توسط گروههای اوباشی که به همین منظور تربیت کرده اند و قطع ملاقات آنان با خانواده ها و بستن هفتک ها و ماهها و سعی در تضعیف روحیه ای آنان دارند و در مقابل در خواست خانواده ها برای ملاقات با فرزندان خود ، آنان را مورد ضرب و جرح و دستگیری و حبس چند ساعته قرار داده و توهین و ناسزا که سکد راسخ روزانه این هرزه دهانان مزدور است نیز نسبت به خانواده ها روا میدارند .

و با این همه انقلابیون در بند با باسمردی و مقاومت دلیرانه زندانیها را با اعتصاب غذاهای متعدد و طولانی مدت خود ، به بخشی از مبارزه بی امان طبقات تحت ستم بر علیه حاکمیت سرمایه بدل ساخته و با ایستادگی در مقابل مزدوران حاکمان جمهوری اسلامی در افشای بیشتر از پیش سرمایه داری کوشیده اند اراده ای آهنین و خلل ناپذیر یگانه گران انقلابی زندانی و کمونیستهای آگاه در بندها رسواگر بزدلی و حیانت توده های ها و اکثریتی های خائن این همدستان هیئت حاکمه ضد انقلاب است . این خائنین به طبقتی کارگر باید بدانند که حاکمان جدید بحسب ساختن خانه برای "مستضعفین" برای به بند کشیدن آنان با تصویب بودجه پنجاه میلیون تومانی قصد ساختن هشت زندان جدید در "شهرهای مهم" کشور را دارد (انقلاب اسلامی ۶۰/۳/۱۱) ما آنان را که ادعا میکنند این حاکمیت ارتجاعی مدافع سرمایه داران نیست به صفهای طویل ملاقات کنندگان زندانیها حواله میدهم .



★
زندانی سیاسی

آزاد باید گردد

منتشر شد



مبارزات طبقاتی

در

السالوادور

قصاص

ومقررات آن

از انتشارات هواداران

سازمان وحدت کمونیستی



از سلسله خلاص :
همه نایدهای

۱

نزاع دو جناح حاکمیت برای تسلط بر بانک مرکزی بخاطر چیست؟

دستگاه وزارت دارایی بحساب می آید و در نتیجه ، از استقلال نسبی برخوردار است .
۳- بانک مرکزی وظیفه انتشار اسکناس را بر عهده دارد .
حجم پول در هر اقتصاد ، به تناسب عامل تعیین می شود :

الف- پشتوانه (مرکب از طلا و ارزهای پشتوانه و نیز دارایی های خاص - که در ایران مثلاً جواهرات سلطنتی است) .

ب- حجم مبادلات و نیازی که به پول بعنوان وسیله مبادله وجود دارد .

ج- هدفهای اقتصادی (مانند مبارزه با تورم ، دستیابی به نرخ رشد اقتصادی و غیره)

هدفهای اقتصادی اخیر الذکر بر حسب نظریه های اقتصادی صاحب نظران اقتصاد که در هر حال وظیفه عملی موقوفیت آمیز نظام سرمایه داری را بر عهده دارند) ،

مشمول تفاوت های بینشی تقریباً فراوان است . بدین ترتیب ، این بانک مرکزی است که تصمیم می گیرد در هر لحظه از زمان ، چقدر پول باید در دست اشخاص و در نزد بانکها موجود باشد . انتشار پول جدید (بند الف) و آزاد کردن پولهایی که در بانکها و در بانک مرکزی ذخیره است (بند ب) ، توسط بانک مرکزی انجام میشود . البته جریان معکوس یعنی خروج پول از گردش نیز بر عهده همین بانک می باشد .

۴- بانک مرکزی ، در نهایت ، تدوین کننده و عامل سیاست های پولی است . دستگاه مالیدی دولت مثلاً وزارت دارایی با سیاستهای مالی (یعنی تغییر میزان مالیاتها و هزینه

های دولتی و غیره) سروکار دارد ، در حالیکه بانک مرکزی به سیاستهای پولی (که هدف آن تاثیر گذاری بر متغیرهای اقتصادی بدنبال اهدافی خاص می باشد) ، می پردازد . اصل برنامه سیاستهای پولی بر محور کم و زیاد کردن حجم پول در گردش - به ترتیب : بهنگام تورمی یا رکودی - ، دور میزند . وقتی که اقتصاد با رکود فعالیتهای تولیدی روبروست ، عمدتاً سیاستهای انبساطی (که عبارت از افزایش پول در جریان می باشد) ، اعمال می شود و در حالت معکوس یعنی بهنگام تورم ، سیاستهای انقباضی معمول می گردد .

در حالت نخست ، کاهش در صد سپرده های اجباری بانک ها در نزد بانک مرکزی و پائین آوردن نرخ تنزیل مجدد ، موجب می شود که بانکها بتوانند پول بیشتری در اختیار داشته باشند و سفته ها و سایر اسناد تجار و سرمایه داران را با صلاح ارزان تر تنزیل کنند . این امر یعنی انبساط پولی - بنا بر فرض یعنی افزایش تقاضا ها و افزایش قدرت خرید . واضح است که هدف عمده تامین شرایطی است که سرمایه گذاری ارزان تر و پر منفعت تر تمام شود . عبارت دیگر ، در این حالت ، دولت کمک می کند که ارزش اضافی بیشتری نصیب سرمایه داران شود و از این راه ، فعالیتهای تولیدی تشویق گردد و بدنبال آن ، بیکاری فروکش کند . توجه داشته باشیم که آنچه تئوری ها و تجربه ها در زمینه موفقیت این روشها در ریشه کن کردن بحران می گویند ، در اینجا مورد بحث ما نیست (ولی برای رسیدن به اصل مطلب ، لازمست در باره گوشه هایی از مکانیزم مورد استفاده نظامهای اقتصادی سرمایه داری اشاراتی گذرا بعمل آید) .

اما در حالت دوم یعنی در جریان تورم ، با افزایش در صد سپرده ها و با افزایش نرخ تنزیل مجدد ، پول در جریان کاهش می یابد و با سرعت افزایش خود را از دست میدهد ، و با کاهشی که به این ترتیب در سطح تقاضاها بوجود می آید قیمتها مهار میشوند . آیا موفقیت در حل

بحانین حاکمیت از همان آغاز رسیدن به قدرت بر رساله و عملکرد بانک مرکزی ، بارها با هم به جدال پرداخته اند . در زمان کابینه یازرگان ، سیاست های پولی و عملکرد بانک مرکزی بدفعات مورد اعتراض قرار گرفت . اما نزاع دو جناح ، از زمان انتقال نقش رهبری جناح " لیبرال " به رئیس جمهور و تشکیل دولت مکتبی رجائی ، شکل آشکار و حادی بخود گرفت . و تسخیر کامل قدرت در جبهه بانک مرکزی ، بیش از هر زمان دیگر ، در دستور کار حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت . در واقع این نهاد یکی از چند نهاد عمده ای بشمار می آید که هنوز در اختیار جناح بنی صدر قرار دارد .

ببینیم اصل قضیه بانک مرکزی چیست ؟ مسئله نزاع بنی صدر و رجائی در زمینه بانک مرکزی و حمله به شخص نبوی ، رئیس کل بانک مرکزی ، و یا دفاع از او و حتی تلاش در حفظ یا تسخیر بانک مرکزی ، ریشه در واقعیت عمیق تری دارد که با اشاره به وظایف بانک مرکزی در جوامع سرمایه داری ، می تواند بهتر درک شود . بانک مرکزی در کلیه جوامع سرمایه داری ، هر شکل و عنوانی که داشته باشند ، وظایف زیر را بر عهده دارد :

۱- بانک مرکزی بانک بانکهاست . به عبارت دیگر ، بانک ها موظفند در صدی از سپرده های خود را (بسته به نوع سپرده و اوضاع و احوال اقتصادی که منجر به تعیین نرخ می شود) بصورت سپرده نزد بانک مرکزی نگه دارند . اگر مردم در پس انداز مخیر و یا تقریباً مخیرند ، بانک ها مجبور به گذاردن سپرده نزد بانک مرکزی هستند .

علاوه بر این ، بانک مرکزی اسناد و اوراق بهادار بانک ها را تنزیل می کند : بانک الف از آقای ب سفته ای گرفته بمبلغ مثلاً ۱۰۰۰ تومان و به سر رسید یکسال و به این شخص مبلغ ۹۰۰ تومان پرداخته است . یعنی نرخ تنزیل (و به تعبیری نرخ بهره) ، ۱۰ درصد است . بانک الف ببنوبه خود این سفته را نزد بانک مرکزی می برد و آنرا به قیمت ۹۴۰ تومان می فروشد ، و در اینصورت ، مبلغ ۴۰ تومان سود برده است . این عمل را تنزیل مجدد می گویند . نرخ تنزیل مجدد ، ۶ درصد و طبعاً کمتر از نرخ تنزیل است .

۲- بانک مرکزی ، بانک دولت است . دولت پس اندازهای خود را به این بانک می سپارد . در ایران درآمد های ارزی حاصل از نفت ، در بانک مرکزی نگهداری می شود . دولت بوجه دریافتی دیگر خود را نیز نزد این بانک می گذارد . در مقابل ، چکهایسی که دستگاه های مالی دولت صادر می کنند بوسیله بانک مرکزی پرداخت می شود . بانک مرکزی علاوه بر حساب پول داخلی ، حساب پول خارجی دولت را نیز در اختیار دارد . دریافت درآمدهای ارزی و پرداختهای ارزی دولت از طریق این بانک انجام میشود . البته میزان تسلط بانک مرکزی بر روی این منابع ، بستگی به مقررات ویژه و شرایط اقتصادی دارد ولی در هر حال و در هر سیستم اقتصادی بانک مرکزی حداقلی از نظارت بر خرج درآمدهای ارزی و اجازه خارج شدن آنها دارا می باشد . دستگاه اصلی مالیدی دولت یعنی وزارت دارایی (یا وزارت خانهای که وظیفه مربوط به آنها بر عهده دارد) ، هزینه های اصلی را انجام می دهد و بانک مرکزی وجه آنها را می پردازد . با اینکه بانک مرکزی بخشی از وزارت دارایی بشمار می آید با اینحال ، در زمینه ارزهای خارجی همواره نوعی استقلال و اختیاراتی به این بانک واگذار میشود . وابستگی بانک مرکزی به وزارت دارایی (بطوریکه در قسمت ۴ خواهیم دید) ، بیشتر از حیث سازمان اجرایی است در حالیکه بانک مرکزی از حیث اعمال سیاستهای اقتصادی ، دستگاه متعادل کننده ای

و جو و کره و بقیه همه از خارج وارد میشود . خوب چه باید کرد ؟ اینجاست که میفهمیم چرا نفت تنها منبع درآمد ماست . البته ما هم موافق نیستیم که به نفت تنها تکیه کنیم ، ولی باید آهسته آهسته شرایط را آماده کنیم .

نیت اصلی از ارائه این نقل قول ، اثبات واقعیت های اشاره شده در فوق در باره کسر بودجه بود نه بحث درباره سخندانی دولت مکتبی - که جای بحث بسیار دارد - و این قاجعه که پس از دو سال و ۴ ماهی که از قیام میگردد ، رژیم جمهوری اسلامی که همواره ترجیح بند " صبر انقلابی " را تکرار میکرد ، مجبور می شود اعترافاتی چنین تلخ (برای توده های که به اما مزادهی جمهوری اسلامی امید بسته بودند) را بزربان بیاورد . دولت مکتبی که بدنبال واقعی گروگانگیری و با مضحک " مبارزه ضد امپریالیستی " ، " دولت منتخب امام " را کنار زد و در باره " سیاست گام به گام دولت بازرگان " جنجال ها بپا کرد ، امروز پس از اینهمه خسارات جنگی و اقتصادی ، بنویس خود ، آهسته آهسته ، ترجیح بند " آهسته آهسته " را بزربان می آورد و برای قطع وابستگی ، وعدهی بیست ساله می دهد .

اما بنی صدر در انتقاد به بودجهی دولت بر روی دوش تکیه می کند :
الف - بودجهی دولت بیش از ۸۰ درصد متکی به درآمد نفت است ، و این امر قبل از هر چیز بمعنای ایجاد (تداوم ؟) وابستگی است (۱) .
ب - این بودجه ، تورم زاست .

مجلسیان هم خط او در مجلس شورای اسلامی نظیر سخا بی ، سامی ، سلامتیان و غیره ، در انتقاد از بودجهی دولت بهمین دو ایراد تکیه می کنند . و در مقابل راه حل بغتی دولت مکتبی ، راه حل مالیاتی قرار میدهند . جناح بنی صدر در مقابل انتقاد به راه حل مالیاتی که می گوید :

" شما قاعد راه حل هستید ، اگر بجای ما بودید ، همین راه حل ما را انتخاب میکردید . شما درد قدرت دارید و به بهانهی راه حل مالیاتی متوسل می شوید ، " .
چنین پاسخ می دهد :

" ... اما حال میسریم به اینکه این افزایش صحیح نبوده است ؟ ما اگر امنیت قضایی ، و امنیت به معنایی که بعد خواهیم پرداخت ، (در همین جا چند نوبت بارها توضیح داده ام ...) برقرار بکنیم و اگر ما ظرفیت واحدهای تولیدی

خودمان را به تمامی مورد بهره برداری قرار

بدهیم ، به دو نتیجه می رسم یکی کاهش تکیه

بودجه به نفت و افزایش تولید داخلی و دوم نظم

منطقی پیدا کردن بودجه ضمن اینکه از توده مردم

که تولیدی هم ندارند و چیزی هم دریافت نمیکند

مالیات گرفتن البته بی معنی است . اما بالاخره

در این کشور تا وقتی اقتصادی هست و دادوستدی

هست سود هم هست . چرا مالیات گرفتن از کسانی

این سودها را می برند صحیح نیست ؟ و وقتی صحیح

نیست که ما این مالیاتها را بگیریم باز از همین

نظرهم این بودجه در خدمت آنها است . معنایش این

است که این پولها خرج خواهد شد اینها سودهای

خود را خواهند برد و چیزی هم به عنوان مالیات

نخواهند پرداخت ... این بودجه به نفع قشر سرتا

نهاش تورم در گرو کاربرد صحیح این سیاستهاست ؟ ما به این امر اعتقادی نداریم . بحرانهای که از بطن نظام سرمایه داری می جوشند فقط با احیا این نظام است که از بین میروند . از مدافعاتی که جناح بنی صدر از امر به اصطلاح ملی کردن - یا به زبان ما دولتی کردن - برخی صنایع بزرگ ، بعمل آورده و میاورد ، چنین برمی آید که این جناح برای دولت در چهار جوب یک نظام سرمایه داری نقش ویژه و پر اهمیتی قایل است . طرفداران این جناح را در یک کلام میتوان مدافعان نظریه " اقتصاد ارشادی " نامید . رنگ و لعاب و فلسفه اسلامی ، که نویسندگان و مبلغین این جناح بکار میبرند ، تنها روش توجیه و مدافعهی آنان را از اقتصاد ارشادی ، و در نهایت ویژگی این اقتصاد را در ایران ، نشان میدهد . در اصل چیزی که آنان در سر میبرورند عبارتست از اقتصاد مرکب از دولت ، بعنوان یک سرمایه دار بزرگ که اهرمهای اصلی و رشته های بزرگ و انحصاری را در دست دارد ، و واحدهای تولید سرمایه داری با تکیه بر پس اندازها و بر اعتبارات دولتی به امر تولید در رشته های گوناگون میپردازد . سیستم سازماندهی اقتصادی ، که در زورق فلسفی توحیدی بسته بندی شده است ، از سه خصیصه بر -

خوردار است :
الف - دولت " مستقل " و در عین حال " قدرتمند " که بتواند " نظم " و " امنیت " را در حیطه " آزادیها " اعمال کرده و در زمینهی " منافع ملی " ، تصمیمات " عقلانی " اتخاذ کند .

ب - واحدهای تعاونی گسترده که بتوانند پس اندازها و ابتکارات کوچک و متوسط را گرد آورند .

ج - شرایط روحی آماده که همه ی نارسایی ها در انگیزه های مادی سرمایه داری را جبران کند .

البته آنچه صاحب نظران این جناح و بیش از همه ، بنی صدر در خیالات خودنوازش میدهند ، نه از واقعیت های زر و تجارب واقع در عصر ما بلکه از مجموعه ای از موعظه های کهنه شده و اعتقادات ساده لوحانه ، سرچشمه می گیر بنی صدر پس از اینکه وعده های ریاکارانه و عوام فریبانه ی او در حذف بهره بانکی ، (از طرف کسی که مدافع نظام سرمایه داری است) ، بوج و سخره بودن خود را در عمل نشان داد ، اکنون به همان ابزارهای متداول بانک مرکزی - که کارشناسان ریز و درشت آنها در کار بردش تخصص دارند - روی آورده است و دارد بخاطر آن چیزی می جنگد که واقعا به آن اعتقاد دارد : بازسازی سرمایه داری و بکار انداختن مدار تولید به قیمت پائین آوردن هزینه های سرمایه گذاری (مساویست با افزایش ارزش افزایی) . لازم به تاکید نیست که این جنگ ، به تنهایی بیانگر آرمانخواهی این قهرمان افزایش تولید نمی باشد بلکه او میخواهد در این رهگذر ، پایگاه اصلی اجتماعی خود را تحکیم بخشد .

در یک بهتر مسئله ی مورد بحث در این مقاله ، ما را بطرف بودجه می برد . بودجه ای که ظاهرا جناح حزبی ، بهزاد نبوی را سپر بلای آن کرده است . بودجه ای که گویا کسری آن با فروش ۲۲ میلیارد دلار نفت در سال ۶۰ ، به صفر گرایش پیدا می کند . کسر بودجه ای که ماهیتا از دو منبع اصلی یعنی جنگ و تورم سرچشمه می گیرد . بهزاد نبوی میگوید :

" ... اما اگر با واقعیت اقتصادی مملکت روبرو شویم ۵۵ میلیارد تومان بودجهی جنگی دولت را ببینیم و ۳۳۰ میلیارد تومان کل بودجه را هم مشاهده کنند و در ضمن مسئول هم باشند ، آنوقت این سؤال برایشان پیش خواهد آمد که ۳۳۰ میلیارد تومان را در این وضعیت از کجا خواهند آورد - روی سر آغ صنعت میگویند -

سال قبل ۱۶ میلیارد تومان ضرر کرده ایم به ما بدهید ، میرویم سراغ کشاورزی از آن بدتر است کندم از خارج وارد میشود ، و گوشت و تخم مرغ

جنگ و دولت ضد مردمی ایران و عراق ، برای سرمایه داران "خیرات"

و برای زحمتکشان ، مکافات ببار آورده است

مبتنی باشد که امکان فروش نفت - از نظر فنی و از نظر مازاد نفت در بازار جهانی - به میزان حافل ۲/۵ میلیون بشکه در روز وجود ندارد؟ اگرچه از این موضوع صریحا صحبتی بهمان نمی آید اما بدون شک در اتخاذ سیاست متکی به مالیات، موثر بوده است. دوری این جناح از وقایع پشت پرده و قول و قرارهای بخش انگلیسی آن در زمینه قرارداد با شرکت تالیوت و قرارداد فروش نفت به انگلستان، آنان را بیش از پیش وامیدارد که به تائید بر نظریه عدم امکان فروش نفت پافشارند. اما از فحوائ کلام نبوی چنین بر می آید که دولت مکتبی در مورد فروش نفت - به توافقیایی نایل آمده است:

هر کجا میرویم در مجالس از ما راجع به تالیوت گروگانها، مسئله ۷۵ میلیون دلار و اخیرا بوده

سوال میشود و ما بنا به مصلحت و جو فعلی مجبور

بطور کلی راجع به مسائل صحت کنیم و وارد جزئیات

نشویم، چرا که میدانیم به سود انقلاب نیست (اطلاعات، همانجا، تائیدها از ما است).

گرچه ایشان در همین مقاله یادآور شده است که قرارداد و شوق الدوله را (انتهام نویری در نامه به نمایندگان مجلس مندرج در انقلاب اسلامی ۵ خرداد ۱۳۶۰) امضا کرده است ولی در مقابل فشار جناح رقیب مبنی بر افشا مذاکرات

غیر علنی مجلس - که به مسئله قراردادها، منجمله بیانیه الجزایر در مورد آزادی گروگانهای امریکایی مربوط میشد، ذره ای از خودگذشت و شرمش نشان نداد.



حربه ای اصلی بنی صدر در حملات خود به بودجه ای دولت، اتکای این بودجه به نفت است. در این حملات، بطور ضمنی، اعتقاد به عدم توانایی در فروش نفت نیز نهفته است. او از حربه های مالیاتی - آتیم بصورتی که بتوانند مدار تولید سرمایه داری را تقویت کنند - سود میجوید و بر این امید است که اگر فردا حاکم بر سرنوشته اقتصاد کشور شد در مقابل عدم توانایی فروش نفت، حربه ای از پیش ساخته شده ای که ضمنا با برنامه ها و سیاست های

عمومی وی وفق میدهد - در اختیار داشته باشد. البته او به این امکان بی توجه نیست که بدنبال حل مسئله گروگانها و همراه با قرارداد با شرکت انگلیسی تالیوت قراردادهای فروش نفت نیز وجود داشته است - که او از آن بی خبر است.

در این میان لایحه ای "حذف فرمان های یونی"، که نخست وزیر رسماً نسبت خود از تهیه آنرا عدم هماهنگی با مدیر کل بانک مرکزی و مسئول هلال احمر اعلام میدارد (انقلاب اسلامی ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰) به مجلس میروید. چیزی نمی گذرد که واقعیت برملا میشود: دژ بانک مرکزی مجدداً مورد تهاجم آشکار، های سنگین طرفین قرار گرفته است. بانک مرکزی و نه رئیس آن بلکه وظایفی که به عهده آنست و نقش تعیین کننده ای که در آینده برنامه های اقتصادی کشور دارد. از اینرو، مبارزه برای تسخیر آن

به حادترین شکل خود میرسد. در واقع، پیشنهاد رفر- واندوم و بحث آزادبلاخره فعالیت شدید اما بی اثر - هیئت حل اختلاف پس از تقدیم این لایحه است که آشکار می شود. چیزی از طرح قضیه نمیگذرد که معلوم میشود آقای نویری در خفا قهرمان مبارزه ضد امپریالیستی بوده و کسی هم تمیذاتش است، چه در ۶ خرداد - یعنی فقط چند روزی پس از تقدیم لایحه فوق معلوم میشود که پیش از چهار ماه پیش (۵۹/۱۰/۲۴)، در شبی که بهراد

نبوی تصمیم به باز پرداخت وامها به آمریکا شیان گرفت، ایشان نامه مستدلی به آقای رجایی نوشته بود (انقلاب اسلامی، ۶/۳/۶۰). و در این نامه نظر بانک هسای آمریکایی طرف ایران را به آقای رجایی گزارش داده و در آن یادآور شده بود که آلترنا تویهای مختلف آمریکاییان در نهایت عبارت است از دادن مبلغی معادل ۳۹۹ میلیون دلار به دولت ایران. در این نامه در واقع نه تنها آلتر - ناتوی ارائه نمی شود بلکه مدیر کل بانک مضافاً اعتراف می کند که امضای موافقت نامه نیز چیزی در همان حد قبلی نصیب ایران خواهد کرد و تشخیص صلاح جمهوری اسلامی

بدست و کار بدست داخلی و خارجی است، ... این بودجه از جهت اینکه به سود مستکبران داخلی و خارجی است به مراتب گستاختر و بی پروا تر از بودجه هایی است که رژیم سابق مینوشت ... (کارنامه رئیس جمهور انقلاب اسلامی، ۲ خرداد ۱۳۶۰، تائیدها از ما است)

بنابر آنچه در بالا دیده ایم بنی صدر ضمن تائید بر اصل سود و بقای سود و حمایت از اقتصادی که سود آفرین باشد انتقادش بر دولت مکتبی فقط اینست که بودجه ای که در خدمت سرمایه داران است، یعنی بودجه ای همانند بودجه رژیم سابق، ضمن آنکه رونق اقتصادی به نفع سرمایه داران را فراهم میکند، چرا از دریافت مالیات با دارد؟

بکمان بنی صدر و بر اساس الگوی عمومی اقتصادی وی (که عملاً از آن نام بردیم)، باید مدار تولید بکار باشد، سود هم باشد و آسودت مالیات توسط دولتی قدرتمند، از جهت حصول اطمینان از عملکرد دائمی و روبه رشد مدار تولید، خرج شود. بدین ترتیب حرکت از مدار تجارت به مدار تولید و ایجاد اقتصادی شبیه به اقتصادهای اروپای غربی، حاشیکه احزاب به اصطلاح کارگسری و سوسیال دموکراسی بقدر کافی نقش دولت را برجسته کرده اند، مورد نظر قرار میگیرد. جناح بنی صدر معتقد است که با ایجاد محیط امن و با افزایش مخارج دولتی در زمینه های تولید می توان به وصول مالیات اطمینان داشت. در اینجا سیاست جنگی بنی صدر نیز با سیاست بودجه ای او سازگاری دارد. او از پایان پیروز - مندانای جنگ که منطقه و جهان را دگرگون خواهد کرد صحبت میکند. همچنین بکمان او:

"وقتی ما بنا را بگذاریم بر جنگ با عراق در ماورای مرزهای ایران به قیمت افزایش وابستگی به اربابان عراق ... آیا این دفعه فاسد به افسد نیست؟" (همانجا)

باز در همان مقاله نتیجه میگیرد که سخن جنگ طلبیان تسخیر مواضع است و نه کسب افتخار برای امت.

آقای نبوی هم در جواب میگوید:

"خوب، این شخص میکند که در واقع انتقادهای برای خدا نیست ... دلسوزی به خاطر گروگانها، ریشه دیگری دارد و دعوا بر سر لحاف ملا است، و اصل مسئله بخاطر قدرت است و پس" (اطلاعات ۱۲ خرداد ۱۳۶۰)

بکمان ما هر دو طرف گوشه ای از واقعیت را بیان میکنند. آنچه مهم است رابطه ای سیاست جنگی هر یک با مجموعه سیاستهای آنهاست. صلح برای بنی صدر چه میاورد بجز آنکه او را از فرماندهی کل قوا خلع میکند؟ بجز این احساس رضایت در میان ارتشیان که به خانه هایشان میروند، در واقع هزینه های جنگی است که مطمع نظر اوست تا آنها را بعنوان سوخت اولیه به مدار تولید بریزد بنی صدر البته غافل است وقتی که اقتصاد نقش یک خاک پوک را دارد، آب نآودانها بر روی آن جاری نمیشود، در جا فرو میروند. یکی از مبلفین نظریه ای او در پیشتهای که برای بودجه دارد صریحا از تشبیه هزینه های جاری (از جمله هزینه های جنگی) در حد هزینه های جاری سال گذشته (معادل ۱۸۰۰ میلیارد ریال) و اعتباری معادل ۹۰۰ میلیارد ریال برای فعالیتهای تولیدی و بازسازی ویرانیهای جنگ (که بیشتر از اعتبار سال قبل است)، صحبت می کند (مقاله ای امیر هوشنگ شهیدی، انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۲). البته او در همانجا، اعتقاد خود مبنی بر لزوم تقویت بنیه دفاعی کشور را برای آینده، مخفی نمی کند.

بگذارید به واقعیت دیگری نیز اشاره کنیم: بودجه مورد نظر جناح حزب، در آغاز، بر اساس صدور روزانه ۲/۵ میلیون بشکه شکل گرفته است. آنچه جناح بنی صدر بعنوان بودجه در سر میپروواند مبتنی بر صدور نفتی بین ۱/۴ تا ۱/۷ میلیون بشکه می باشد. این امیر را طرفداران این جناح به دفعات در لابلای ارقام پیشنهادی خود و یا بطور صریح بازگو کرده اند. کاهش صدور نفت و اتکا به درآمدهای مالیاتی، آبا، غیر از ارتباط با سیاست غربی این جناح، نمیتواند همچنین، بر این احتمال

خرج ارزها در زمینه های مختلف برای کالاهای گوناگون در اختیار رقیب یا خصم قرار داشته باشد .

رقیب میتواند با اعمال سیاست های پولی (تغییر سیردهای اجباری بانکها و تغییر نرخ تنزیل مجدد ، که ذکر آن رفت) مقدار حجم زیادی از رشته های جناح حزبی را پنبه کند . این جناح میخواهد به نفع نهادهای وابسته بخود نظیر بنیاد مستضعفان جامعه اقتصاد اسلامی بنیاد علوی و ... که به نوعی سرمایه داران وابسته به جناح حاکم آنها را تحت سیطره دارند ، کشایشی ایجاد کند . آنوقت اینکه نمی شود بانک مرکزی از تنزیل سفته های آنها ، از اجازه صدور ارز بفع آنها و غیره جلوگیری کند . جناح حزبی در سال جاری به نهادهای سرکوب خود سخت احتیاج دارد مثلا سیاه پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شود ، ولی بانک مرکزی جلوی آنرا میگیرد . لافاقل شامی رفسنجانی واقعه افشا شدن انتقال ارز با اجازه ایشان در سال گذشته را فراموش نکرده است . در حالیکه جناح بنی صدر میخواهد از طریق بانک مرکزی چند رزمیندهای پولی و اعتباری و چند رزمیندهای ارزی ، مدار سرمایه داری تسلطی خاص خود را زیر چتر حمایت قرار دهد و مثلا برای آنها نرخهای مخصوص تنزیل یا فروش ارز در نظر بگیرد .

بهر سر مسئله بودجه ، اینکه بنی صدر می گوشت که جناح رقیب را به زمین بزنند راهی بهتر از این که در مواقع ضروری به او قرض دهند . مگر نه آنکه اعتراض اصلی آقای رجایی در نامه اش به رئیس جمهور این بود که " وام مورد نیاز دولت که به تنویب مجلس هم رسیده و از زمان تصویب لایحه اصلاح تبصره های بودجه ۵۹ در مجلس تاکنون ، با وجود اینکه مگر از طرف وزارت اقتصاد مراجعه شده ، معذرا بانک مرکزی در اجرا ، دولت را به اشکال و درد سر انداخته است " . (انقلاب اسلامی ۱۳۶۰/۲/۳۱)

در اینصورت چرا نباید بهر وسیله هم که شده بانک را از جنگ بنی صدر خارج سازد ؟

هم آقای بنی صدر میتواند بگوید در آنچه " نمیدهد " و هم آقای رجایی میتواند ادعا کند در آنچه " میخواهد " (یعنی " پول و وام ") ، " منافع توده مستضعف رادر نظر می گیرند ، اما مردم خسته از این دعوها به عاقبت گار می اندیشند .

(۱) بنی صدر عتداللزوم مخالف وابستگی می شود . در حالی که شش ماه قبل ، حرف امروز دولت مکتبی را میزد و برای قطع وابستگی همین وعده بیست ساله را میداد : ... لیکن این امر (قطع وابستگی) زمان لازم دارد و با اجرای برنامه بیست ساله جمهوری اسلامی ایران انشالله به کلیه وابستگی ها پایان داده خواهد شد . (مصاحبه با تاراجی ، اطلاعات ، ۶ بهمن ۵۸ . تاکید از ماست) .

(۲) البته لازم به توضیح است که گفته بنی صدر در این مورد نا درست است . زیرا که اولاً اقلام بودجه و درآمد های نفتی به ریال محاسبه میشود و نه به دلار و در واقع تبدیل ۲۴۰۰ میلیارد ریال ارز مورد احتیاج به دلار بر اساس محاسبه یک دلار معادل ۷۵ ریال ، به ۳۲ میلیارد ریال میانجامد . ولی اگر دلار را معادل ۲۰۰ ریال برآورد کنیم ، آنگاه ارز خارجی مورد احتیاج دولت به مراتب کمتر از ۳۲ میلیارد دلار بوده و تا رقمی برابر با ۱۲ میلیارد دلار تقلیل پیدا میکند .

ثانیا . ۳۲ میلیارد دلار ارز خارجی مستقیما به بازار ایران سرازیر نمیشود چون حدود ۱۸ میلیارد آن یکسره مصروف واردات شده و بقیه ۱۵ میلیارد دلار آن نیز بصورت ارز پشتوانه در حسابهای خارجی دولت باقی میماند و فقط بانک مرکزی معادل ریالی این مبلغ یعنی برابر با ۱۱۰۰ میلیارد ریال اسکناس در اختیار خزانه دولت قرار میدهد . البته این امکان ، با توجه به شیوه ها و عملکردهای دولت مکتبی ، دور از ذهن نیست که بخشی از ۱۵ میلیارد دلار ارز پشتوانه را در بازار آزاد بفروش برساند .

ایران را بر عهده دولت جمهوری اسلامی و مجلس " محترم " شورای اسلامی می گذارد . بعلاوه ایشان در گزارش خود چیز تازه ای را که مقامات ندانند مطرح نکرده است . شک نیست که ایشان در ۲۷ - ۱۰ - ۵۹ به آقای بنوی زبانهای احتمالی باز پرداخت وامهای آمریکاییان زودتر از موعد را تذکر داده اند (انقلاب اسلامی ۴ خرداد ۱۳۶۰) اما در مطالعه این تذکر می بینیم که به بختی از دلایل مخالف اشاره ای گذار شده و باز مسائله را به تصمیم آقای بنوی - که طبعا بهمان اداره دلایل موافقت در آستین خود داشته اند - واگذار شده است .

خود آقای رئیس جمهور امروز پس از گذشت ماهها ، اعلام می کند که قبل از آزاد کردن گروگانها در نامه ای به رجایی گفته بود : " سکوت در مقابل نقض قانسون اساسی و قوانین منسوب مجلس و عدم رعایت مصالح کشور را خیانتی به ملت ایران میدانم " (انقلاب اسلامی ۱۴ خرداد ۱۳۶۰) . با این وصف ، پیشنهاد تهدیدآمیز رفراندوم ، تهدید به آنکه " جنگ که تمام ند بر میگردم همه مسائل را رسیدگی میکنم " تنها وقتی مطرح میشود که نزاع بر سر بانک مرکزی آغازیدن گرفته بنی صدر در نامه اش که (بدنبال اعلام جرم علیه رجایی نخست وزیر و بهزاد بنوی وزیر مشاور به خاطر اختلاس از اموال مردم و نقض قانون اساسی) به مجلس شورای اسلامی نوشته است ، با آنکه میداند که اکثریت مجلس از قبل در باره او چه تصمیماتی گرفته اند ، صدای خود را بالا میبرد که " علاوه بر آمریکاییان به غیر آمریکاییها نیز از بابت موافقتنامه الجزایر پول پرداخت شده است " (انقلاب اسلامی ۲ خرداد ۱۳۶۰) باید از ایشان صریحا سؤال کرد آیا مگر از طریق بانک مرکزی آن زمان ، از وقایع روز اطلاعات نداشتید ؟ چرا در تمام این چند ماه بفکر مطرح کردن آن با مردم برنیا مدید ؟ این شیوه را آقای بنی صدر در کشتار دانشگاه و به تعطیلی کشاندن آن نیز بکار گرفت .

باری آقای رئیس جمهور در آن ایام همه چیز را میدانسته اند نه تنها بخاطر آنکه در نامه آن زمان به آقای رجایی (که امروز چاپ می شود) به آنها اشاره می کند بلکه همچنین بخاطر حرف امروزتان : " جواب خدا را در باره اینگونه قضاوت در باره آقای بنوی یعنی کسی که در سخت ترین وضعیت ها ، نظام بانکی را از سقوط کامل نجات داد چه میدید ؟ (انقلاب اسلامی ۶۰/۲/۱۳)

بنی صدر جناح حزبی را متهم می کند که شما از اقتصاد هیچ نمی دانید . شک نیست که لافاقل در این باره ، دروغ نگفته است ولی مسئله اینست که دانش جناب ایشان نیز در این زمینه ، سخت محدود است و گر نه اینقدر به تزه های کهنه ی پولی نمی چند از کارشناسان بانک مرکزی ، نمی چسبید .

رجایی بانک مرکزی را میخواهد ، چرا که بر انتشار اسکناس در نالی که گذشت نظارت لازم نداشت . در سه ماهه ی چهارم سال ۵۹ که پولها از بانکها فرار میکردند حتما بارها اعضای کابینه رجایی با خودشان گفته بودند : کاش بانک مرکزی را در اختیار داشتیم و مجبور نمیشدیم برای اعاده پول ها و برای افزایش امکان استقراض به دعا و موعظه متوسل شویم . امسال ومع بحرانی تر است . ۳۲ میلیارد دلار پول قرار است بصورت ارز خارجی در اختیار ایران قرار گیرد . دولت بطور ضمنی از نوی بنی صدر متهم است که این پولها را از قرار ۷۵ ریال حساب می کند و در بازار آنرا به قیمت ۲۰۰ ریال می فروشد (۲) دولت رجایی از سوی آقای بنی صدر به حد یک دلار ارز خیابان فردوسی ، آنها را بدترین نوع آن ، تنزل یافته است . در چنین شرایطی ، طبیعی است که دولت رجایی نتواند با این روحیه ی حاکم در جناح رقیب و با این امواج وسیع ناراضیاتی که جناح بنی صدر از آن بهره برداری می کند و بالاخره تحت شرایط بحرانی فزاینده ی فعلی حق نظارت بر این رقم بزرگ را از دست بدهد . بخشی از این پولها قرار است به صورت پشتوانه در بیاید و بخشی در جهت خرید مایحتاج بکار برود . حتی تصور آن مشکل است که کابینه رجایی تحمل کند که میزان پشتوانه و لذا اسکناس متناسب با آن ، همراه با اجازه

قرارداد اقتصادی با حجاب اسلامی

مجله میدل استیل ایکونومیک دایجست در شماره ۱۵ خود، لیستی از قراردادهای دولت جمهوری اسلامی ایران با شرکت‌های ژاپنی، نیسان، تویوکوبو، شرکت استیل ساور ژاپن و شرکت انگلیسی Labour Pump Company چاپ کرده است. مطابق این قراردادها، شرکت انگلیسی تعداد ۸۵۰ دستگاه پمپ آبیاری (مارک alcon در آزای ۱/۷ میلیون دلار تحویل ایران میدهد. این قرارداد به سله‌ی یک واسطه از کشورهای خلیج فارس (یا به تعبیر رژیم "کشورهای مرتجع منطقه")، که از جانب ایران مأمور این کار شده بود، امضا گردید.

در قرارداد دیگر شرکت استیل ساور ژاپن ماهه‌ی فروش دستگاه ۲۱۳۰ شیر برقی را مبلغ ۲۶/۸ میلیون دلار با ایران امضا کرده است.

همچنین شرکت‌های نیسان و تویوکوبو که فعالیت‌شان از سال ۱۹۸۰ و بدنبال تحریم اقتصادی علیه ایران متوقف شده بود اعلام کردند که بزودی تولید و انبار در ایران آغاز خواهد کرد. شرکت تویوکوبو فعلاً ماهانه تعداد ۶۰۰/ دستگاه وانت مزدا تحویل ایران میدهد و امیدوار است بتواند تا تابستان این رقم را به ۱۰۰۰/ دستگاه در ماه برساند.

در همین محله خبری نیز در مورد سفر یک هیئت تجاری ۵ نفری مرکب از مقامات عالیرتبه وزارت خانه‌ها و سازمان‌های دولتی ایران بمنظور کسب اطلاعات بازرگانی به اروپای غربی (سوئیس - فرانسه - آلمان - اتریش - انگلستان - نروژ - سوئد - دانمارک و هلند) درج گردیده است. این هیئت در تلاش است که راه‌های تماس با صادرکنندگان اروپایی را نیز باز کند. یکی از اعضای این هیئت آقای حضرت زاده (رئیس سازمان شیلات ایران) اظهار داشته: "تعداد ما این است که بتوانیم با شرکت‌های متوسط و نه خیلی بزرگ، روابط بازرگانی برقرار کنیم تا تحت تسلط اقتصادی شرکت‌های غربی قرار نگیریم. بعلاوه بنا بر اظهار مجله قرار است دولت انگلیس یک هیئت دیپلماتیک برای مذاکره پیرامون باز کردن سفارت خود به ایران بفرستد. از مواردی که قرار است در دستور این مذاکرات قرار گیرد، تشریف شرکت هلندی - کوپتر سازی ایران از اتهامات مالی و هم چنین تشریف صاحب‌این شرکت اندرو پایک Andrew Pyke است. آنچه تا ظاهر اتفاقی افتاده یک رویداد بسیار عادی و پیش پا افتاده است و اگر از این بکته درگذریم که این موارد و موارد مشابه آن که هر روز فزون تر از روز پیش‌ترخ می‌دهند از استیصال و درماندگی اقتصادی رژیم حکایت می‌کنند. نفس این قراردادها در برگیرنده هیچ نکته‌ی عجیب و خارق‌العاده‌ای نیست. عقد قرارداد واجباً زمینه‌های همکاری جهانی و مبادله و مراوده اقتصادی با بازار جهانی سرمایه از اقدامات اولیه‌ی هر دولت - سرمایه‌داری و از ملزومات چنین نظامی است. اگر غیر از این بود عجیب می‌نمود، اگر رژیم ایران هیچ قرارداد اقتصادی با هیچ ابوالبشری منعقد نمی‌کرد، اگر رژیم می‌توانست استقلال خود را از "شرق و غرب" از حالت یک شعار آرام بخش و تسکین دهنده‌ی وجدان عمومی به قلمرو واقعیت بکشانند، اگر محض و ناسزا و بد و بیراه گفتن مداوم و بی‌وقفه به امپریالیسم و به "لیبرال - ها"ی متحیر و انگشت‌بدهان، یک اقدام جدی عملی علیه امپریالیسم بدل نمید، آنگاه میشد در ماهیت سرمایه‌داری رژیم جمهوری اسلامی شک روا داشت. اما از نظر ما همانقدر که یک فرد می‌تواند مستقل از جامعه زندگی کند و در عین حال خود کفا هم باشد، یک کشور سرمایه‌داری نیز بهمان میزان قادر است جدا از مجموعه سرمایه‌داری

و در عین حال مستقل و خودکفا نسبت به آن ادامه‌ی حیات دهد. این حیات، حیات نیست، مرگ است. این جا، یعنی در جامعه‌ی وارونه‌ی ما همه چیز، حتی تر عرفانی امام امت مبنی بر ضرورت انزوا و انزوا را فیض از برای اسلام عزیز دانستن صرفاً برای توده‌های وهم زده و انحراف افکار عمومی مطرح می‌شود نه برای پیروان صدیق قدرت به دستش که در زیر حجاب اسلامی به رابطی نامشروع خود با "امپریالیست‌های شرق و غرب" کماکان ادامه می‌دهند و البته این کار را نیز در خفا و نهایت رازداری انجام می‌دهند تا در عین حال بتوانند معاملات شایدانی خود را در پس چهره‌های ملکوتی شان بیوشانند و هر جا که لازم شد باز با همان تصویری که از خود برای مردم مجسم کرده‌اند عفت و پاکدامنی شان را برخ همگان بکشند و باز با نعمات گوشخراش فوق اخلاقی از لزوم مبارزه‌ی بی‌امان با امپریالیسم داد سخن بدهند. و آن جا یعنی در بطن روابط بین‌المللی که هیچ چیز در مقابل سرخشی و اشعاع‌باری استنادگی ندارد، توهمات فرو می‌ریزد، حشک مقدس مآبی‌های سردمداران رژیم تنها با یوزخند خالی از احترامی پاسخ داده میشود. در غرب و شرق هر چیز با حسابگری دقیق و ماهرانه‌ای اندازه‌گیری می‌شود. حتی اسلام عزیز برای امپریالیسم بسیار خوب و دلچسب است که اسلام عزیز تمام وقت خود را صرف لیس و تفریس او کند اما مداخله‌ای در روابط - پنهانی اش با سردمداران رژیم نکند بعلاوه این امر برای خود رژیم بهرمانندت بیخ‌تر است. هر آینه نتوانند اسلام را بعنوان حامل مطمئن میان مردم و امپریالیسم قرار دهد و در پس آن به هوای دل خود عمل کند

در حاشیه...

بار "بالور محرمانه"، به کمک رژیم‌های ارتجاعی و ضد انقلابی نظیر جمهوری اسلامی، آرژانتین و غیره شناخت و به ارسال تجهیزات نظامی برای این رژیم‌ها پرداخت. به خبر منتشر در روزنامه "لوماسن" چاپ پاریس، مورخ ۱۳ مه ۸۱ (۲۳ اردیبهشت ۶۰)، توجه کنید:

"شارل هرنو، نماینده‌ی سوسیالیست منطقه "رن" و مسئول امور نظامی حزب خود، و "ژان ایسو-لودریان"، نماینده‌ی حزب سوسیالیست، متفق‌نامه "موریان"، دلی دو سؤال کتبی از نخست‌وزیر، تگفتی خود را ابراز داشته و نوشته‌اند:

"پارهای اطلاعات رسیده حاکی از آنست که ناوهای جنگی جهت تحویل به ایران و آرژانتین - و نیز شاید به کشورهای دیگر - آماده حرکت شده‌اند"

دو نماینده سوسیالیست در پایان سؤال کتبی خود بررسیده‌اند:

"در صورتیکه این اطلاعات درست باشد، اعلام کنید چه کسی چنین دستوری را صادر کرده است و آیا اینست استیفاء شما از اداره امور جاری؟"

پس از بر ملا شدن این اقدام محرمانه‌ی "رمون بار" (که صراحتاً مقایر با قانون اساسی فرانسه بود)، ناوهای جنگی که برای تحویل به جمهوری اسلامی آماده حرکت بودند مجدداً به آسیانه‌های خود عودت داده شدند.

و بدینگونه است که روزنامه جمهوری اسلامی، ناگهان علیه "موسیو میتران"، رهبر سوسیالیست‌های فرانسه - بر خشم می‌آید و با "ژول مئر" او آشنائی می‌یابد.



مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

قطعه نامه های کنگره دوم کومه له

جلوه های از برخورد شماتیک

جامعه نقش شمی دارد. این نه بدین معنا است که اساس جنبشی بنام جنبش طبقه کارگر وجود ندارد بلکه بمعنای آنست که بدلائل مختلف - و منجمده ندانم کاربها و انحرافات سازمانهای کمونیستی - این مبارزه هنوز در مراحل اولیه و ابتدایی خود بسر می برد. ابتدایی نه در دامنه و گستردگی این مبارزات، بلکه درخواسته ها و درجهی رشد آگاهی در میان کارگران است. آیا هنگامیکه جنبش کارگری ایران بقول خود رفقای کومه له "بطور پراکنده و لی همه گیر پیرامون خواسته های اقتصادی

رو به گسترش می باشد." (مفحه ۱۷) و کل جنبش ایران از "فقدان قطب نیرومند پرولتاریا" (مفحه ۱۷) رنج می برد و "ضعف آگاهی و تشکل طبقه کارگر" (مفحه ۲۲) از جمله موانع موجود محسوب میگردد و در محسوددهی فعالیت رفقا یعنی کردستان نیز کارگران "حتی فاقد تجربه و تشکیلات سندیکا" می هستند و بایه مادی برای آنها در محدوده کردستان بسیار ضعیف است. انواع ایده های سوسیالیستی، خرده بورژوازی و دهقانی نیز در مغزشان وجود دارد" (مفحه ۲۳) و بطور کلی شرایط بگونه ای است که علیرغم آنکه "تضاد اصلی جامعه تضاد کار و سرمایه است" (مفحه ۱۰) ولی "بدلیل عدم آمادگی کافی پرولتاریا" ((علی الاصول مقصود رفقا آمادگی ذهنی است)) انقلاب حاضر نمی تواند یک انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی باشد بلکه یک انقلاب دموکراتیک می باشد. (مفحه ۱۲) می توان محبت مشخص از حزب طبقه کارگر کرد و حلقه ای در این رابطه را مساله ی برنامه دانست، و یا واقعیت اینست که برای متحقق نمودن حزب - آنها هم حزب طبقه کارگر و نه حزب پدرخوانده ی طبقه - راه درازی در پیش داریم؟ بگذریم از اینکه بحث شما را درباره ی دموکراتیک بودن انقلاب مردود میدانیم (و اینرا در جزوه ی "پیرامون تئوری انقلاب ایران، بقدی بر نظرات اتحاد مبارزان کمونیست" مورد بحث قرار داده ام).

ما برآنیم که ایجاد حزب پیشرو طبقه کارگر، بدون گذار از مرحله ی معینی از مبارزه ی مشخص طبقاتی علیه سرمایه داری، بدون آنکه طبقه ی کارگر از طبقه های در خود به طبقه ای برای خود تکامل باید، بدون تجربه - اندوزی مشخص کارگران از مبارزات خویش و بذیرش آگاهی سوسیالیستی از جانب بخشهای مهمی از طبقه ی کارگر - چه از خلال آموزش آنان از خارج و چه در خلال مبارزات روزمره - و بدون روی آوری طبقه ی کارگر به مبارزه ی سیاسی علیه کل حاکمیت - بطوریکه دیگر پرولتاریای ایران بگفته ی خود رفقا فاقد: "فقد مستقل و نیرومند خود در صحنه ی سیاسی و بالنتیجه ناتوان از تأثیرگذاری مستقیم آگاهانه بر روند مبارزات عمومی ایران" (مفحه ۲۲) نباشد و بتواند حتی به وحدت مورد نظر در درون جنبش کمونیستی پایه ی مادی بخشد، میرنویست. عبارت دیگر حزب نه یک فرضیه ی از پیش ساخته و الگوی از قبل تعیین شده برای انقلاب بلکه از درون مبارزات طبقه ی کارگر و با تلفیق تئوری سوسیالیستی و جنبش کارگری ایجاد می شود. همانگونه که می توان در غیاب پرولتاریا، سازمان کمونیستی ایجاد کرد و هدف این سازمان را پیوند با جنبش کارگری اعلام کرد، می توان "حزبی" را نیز ایجاد کرد، ولی این حزب طبقه ی کارگر بمعنی اخص کلمه یعنی حزب پیشرو طبقه ی کارگر نیست. زیرا پیش فرض این "پیشرو بودن" شرط دیگری نیز هست و آن ارتباط ارگانیک و از طریق سازمانهای مشخص طبقاتی با جنبش کارگری است. طبقه

در شما هی قبل، در حد اختصار اشاراتی پیرامون برداشت قطعنامه های مصوب کنگره ی دوم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) پیرامون مبارزه ی ملی در کردستان، خصوصیات سازمانی این مبارزه و هم چنین وجوه افتراق سازمان کمونیستی و سازمان پرولتری کردیم و طی آن نشان دادیم که چگونه رفقای این سازمان با فراموش کردن واقعیت وجودی خود و برخورد شماتیک نسبت به آن خویش را با گه آن "سازمان پرولتری" و "پرولتاریای آگاه" می نامند و گفتیم که این جابجایی معاهیم، بگونه ای است که در تداوم منطقی خود به طرح ایجاد مساله ی حزب طبقه ی کارگر در غیاب این طبقه می انجامد. طرح رفقای کومه له پیرامون وحدت جنبش کمونیستی و ایجاد حزب طبقه ی کارگر، تأشید دیگری بر این ادعا است.

کومه له و مساله حزب

قطعنامه در بر شمردن خطوطی که باید به تأمین پیروزی طبقه ی کارگر ایران بر بورژوازی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و حرکت بسوی کمونیسم، بیانجا - مد به لزوم ایجاد یک "حزب مارکسیستی - لنینیستی" اشاره می کند (مفحه ۲۴)*. در ظاهر امر این بیگانه اشاره ی اصولی و نشانه ی یک درک صحیح از مساله ی نقش حزب در مبارزه ی انقلابی است. اما درک نادرست و انحرافی رفقای کومه له در یکسان انگاشتن سازمان پرولتری و سازمان کمونیستی و انگاشتن خویش به مثابه ی پرولتاریای آگاه در اینجا نیز خود را نشان می دهد و تصویری از حزب آینده ی طبقه ی کارگر ارائه می گردد که در آن طبقه ی کارگر نه یک طبقه برای خود و لزوما آگاه بلکه طبقه ای در درون خود و ناآگاه است. حزبی است که در حقیقت به مثابه ی جانشین طبقه ی کارگر در معادلات اجتماعی وارد می شود. و نه در رهبری طبقه بلکه بجای آن راه مبارزه ی طبقاتی را هموار می کند! در حقیقت رفقا در بیان خود وجوه افتراق سازمان و حزب را در نظر نمی گیرند. سازمان را نشانه های از مرحله ی معینی از رشد چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی - نحوه ی ارتباط با - طبقه نمی دانند. برای حزب حد معینی از ارتباط طبقاتی را لازم ندانسته و حتی در شرایطی که این ارتباط در ابتدایی ترین حدود ممکن است ایجاد حزب را عملی می دانند. حزبی را که رفقا در بی ایجاد آن هستند، پیش از آنکه ناشی از مبارزات طبقاتی کارگری و تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری باشد، حزبی است که می تواند از وحدت چند سازمان کمونیستی بوجود آید، اینکه خود این "وحدت" تا چه اندازه ای دارای پایه ی عینی است و تا چه حد مبارزات طبقاتی کارگران در بوجود آوردن آن موثر بوده، امری است که در نظر رفقا اهمیت تعیین کننده ندارد.

ما از اینکه تا چه حد خود رفقای کومه له در مبارزات کارگری درگیر هستند و چگونه بر آن تأثیر می گذارند بطور دقیق مطلع نیستیم، اما اینرا از خلال نوشته های رفقا پیرامون وظایفشان در قبال جنبش کارگری و همچنین از تجربه ی خود و تجربه ی دیگر بخشهای جنبش کمونیستی ایران دریافته ایم که ارتباط جنبش کمونیستی - حتی بخش رادیکال آن - با جنبش طبقه ی کارگر تا چه حد محدود است، و اینرا نیز می دانیم که طبقه ی کارگر ایران به مثابه ی یک طبقه ی مشخص اجتماعی، تا چه حد در تعیین مسیر مبارزات سیاسی

جنبش کارگری و کمونیستی" و... لزوم "کار مخفی و ایجا هسته های مخفی" به منظور "بالا بردن آگاهی سیاسی و تشکّل کارگران" همه نشان از آن دارد که جنبش کمونیستی ایران از نقطه نظر ارتباط با جنبش کارگری و از آنجا ایجاد حزب طبقه کارگر هنوز در مراحل نخستین خودگام بر می دارد.

از سوی دیگر هنگامی که می خواهید بطور مشخص در مساله ی حزب مطرح کنید، "حلقه ی اصلی" آنرا "تدوین برنامه" می دانید و می نویسید:

"برای تأمین بهروزی طبقه کارگر ایران بهتر بورژوازی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و حرکت بسوی کمونیسم، وجود حزب مارکسیستی - لنینیستی لازم است که استقلال - سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریا را در همه ی عرصه ها، مراحل و اشکال مبارزه ی طبقه ی وی تأمین و حفظ نماید. پرولتاریای ایران اکنون فاقد این ستاد رزمنده ی خود بوده و لذا ایجاد حزب وظیفه ی اصلی پیشروان آگاه این طبقه را تشکیل می دهد. در عین حال در شرایط کنونی حلقه ی اصلی برای ایجاد حزب، تدوین برنامه می باشد.

هر نوع مقدم کردن مساله ی پیوند بر تدوین برنامه و حتی التقاط مساله ی برنامه و پیوند نشانه ی درک محدود، اکونومیستی و غیردینامیک می باشد.

بنظر ما پیروسی تدوین برنامه در عین حال پیروسی گسترش و تعمیق پیوند، پیروسی گسترش و تعمیق پراتیک انقلابی می باشد.

در این جریان، وحدت بخشایی از جنبش کمونیستی حول مسائل اساسی و برنامه های تاکتیکی

اصولی خواهد بود. (صفحه ۲۴ - تاکیدها و ناست) آیا این یک تناقض در تزه های شما نیست؟ رفقای کومه له یا به این تناقض در تزه ها آگاه نیستید و یا از کنار آن میگذرید که وظایف جنبش کمونیستی را از یکسو بردن آگاهی و... به میان زحمتکشان می دانید و از سوی دیگر هنگامیکه مشخصاً به مساله ی ایجاد حزب می پردازید، ناگهان تمامی این پیش فرضها در مقابل "غول" برنامه رنگ می باز و همه چیز منوط به "برنامه" می شود. به عبارت دیگر رفقا در شرایط فعلی ایجاد حزب را تدوین برنامه می دانند و تلویحاً با یکسان شمردن "وحدت جنبش کمونیستی" و "ایجاد حزب" مساله ی ساختمان حزب را به برنامه تقلیل می دهند. این نتیجه گیری تلویحاً حل مساله ی انقلاب ایران - ایجاد حزب - را به مساله ی برنامه ارجاع می دهد و این تصور را بوجود می آورد که با تدوین برنامه، حزب ایجاد گردیده و از آنجا کلید انقلاب ایران به دست می آید. آیا ساده نگری در مسائل انقلاب نیست؟ آیا تدوین برنامه - به مفهوم مورد نظر کومه له که بعداً بدان خواهیم پرداخت - آنچنان مشکل بوده است که سازمانهای کمونیستی و منجمله خود رفقای کومه له تا کنون قادر به تدوین آن نبوده اند و نتوانسته اند به "حلقه ی اصلی" دست یابند؟ احظای تصور کنید که این برنامه تدوین شده است و برخی از سازمانهای کمونیستی موجود، بر سر آن به تفاهم رسیده اند. و بقول رفقای کومه له "وحدت اصولی خود را" در "حول مسائل اساسی و برنامه های تاکتیکی" اعلام کرده اند. آیا سازمان جدیدی

کارگر باید بتواند در زندگی روزمره ی خود این "پیشرو" را درک نماید. باید عنوان "پیشروی" و یا "تأیندگی" از کانال مشخص مبارزاتش - مبارزه ی کارگری - بسوی تفویض شود و گرنه این "پیشرو" بجای او و بدون آنکه بتواند از "غریزه ی سوسیال دموکراتیک" کارگران در مبارزاتش سود جوید، در عالم پرتلاطم مبارزه ی طبقه ی همچون بهودای سرگران به اینسو و آنسو خواهد رفت. ما به اندازه ی کافی از فیض این نوع "احزاب" با مصطلح کارگری در ایران برخورداریم که بدنبال تکرار تجارب آنان نباشیم. "حزب کارگران سوسیالیست" با اشتعابات متعدد آن و حزب کاربا "صدر خلیل"، حزب توده، حزب کارگران انقلابی و حزب رنجبران که همگی با اتکاء به برنامه ی خود برای پرولتاریا و نه برنامه ی واقعی پرولتاریا در انقلاب - که پرولتاریای آگاه خاموش اجتماعی تدوین و اجرای آن است - به "رهبری" طبقه ی کارگر مشغول هستند.

شما از یکسو وظایف مشخص سازمانی خود را درقبال جنبش کارگری اینگونه ارزیابی می کنید:

"گسترش عمومی و هر چه پراکنده و سازمان نیا - فته ی مبارزه ی توده ها و ضعف حاکمیت بورژوازی و وجود اپورتونیسم در درون جنبش کارگری و کمونیستی، وظایف میرمی را در مقابل کمونیستها قرار می دهد که ما نیز بایستی به سهم خود در ایفای آن بکوشیم:

۱- جنبش کارگری:
الف) ترویج سوسیالیسم علمی و برنامه ی مقدماتی

سازمان در بین کارگران پیشرو، مبارزه بر علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم درون جنبش کارگری. (ب) تبلیغ و افشاگری ماهیت ضد انقلابی رژیم و جناحهای آن، افشای ماهیت ارتجاعی جنگ ایران و عراق و اینکه "دفاع از میهن" بورژوازی امر پرولتاریا نیست.

ج) در امر سازماندهی مقدم قرار دادن کارمخفی و ایجاد هسته های مخفی در بین کارگران پیشرو و با اتکاء به آن استفاده از هرگونه شرایط مساعد و امکانات علنی برای بالا بردن آگاهی سیاسی و تشکّل کارگران. (صفحه ۱۹ - تاکیدها از ماست)

چه قبول این واقعیت که "مبارزه ی توده ها" پراکنده و سازمان شایسته است" و چه وجود "اپورتونیسم در درون

★ منتشر شد

لا اردیبهشت
خبرنامه کارگری
سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۲۶

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

این مشکل، یکی از مشکلات اساسی انقلاب ایران را حل کنیم. پرسیدنی است که آیا بعد از تدوین این برنامه که رفقا برای آن "پروژه" فاشلند بدون پیوند با جنبش طبقه کارگر - یا ماندن در همین جد - می توان حزب پیشروی طبقه کارگر را ایجاد کرد؟ آیا یکسان انگاشتن بروی "تدوین برنامه" و "پیوند" خود یک اشتباه نیست. "تدوین برنامه" بمعنای مورد نظر رفقا و با حتی بمعنی مصطلح آن یعنی "برنامه حزبی برای انقلاب" چه مقدار از نیروی یک سازمان کمونیستی را بخود مشغول می دارد و تا چه مدت زمانی می تواند مسالهی عمده ی یک سازمان باشد. آیا تدوین برنامه جزء موارد فعالیت سازمانی محسوب می گردد و زمان لازم برای تدوین آن - که بی شک باید در طول مبارزه دانشمندان دقت نظر گردد - مدتی نامحدود است و یا بالعکس آیا پیوند با جنبش کارگری - یا بهتر بگوئیم کوشش در انتقال آگاهی به درون جنبش کارگری - یک مسالهی صرفا زمانی است. یا بیش از آن یک ارتباط ارگانیسم با طبقه و یک کار سیاسی - اجتماعی است که سالهای سال باید بدان دست زد و نمی توان آنرا از نظر زمانی محدود کرد؟ آیا هم طراز جلوه دادن این "پروژه" یعنی "تدوین برنامه" و مسالهی "پیوند" (یا نوعی باینکه "تدوین برنامه" سهلتر و در مدت کمتری عملی است و مسالهی "پیوند" مشکلتر و در مدت زمان طولانی تر) به معنای قدا کردن مسالهی پایه ی طبقه در مورد ایجاد حزب در مقابل "توافق برنامه ای" نیست؟ آیا باید برای گریز از اگونومیسیم بدامان ولوناریسم افتاد؟

آیا اگر رفقای کومه له مفاد قطعنامه ی خود را تکمیل کنند و با چند جریان دیگر مشابه به "وحدت اصولی" برسند ما در چند ماه آینده شاهد اتحاد حزب جدیدی خواهیم بود؟ امیدواریم که اینطور نباشد. ادامه دارد

* نمایی نقل قولها در این مقاله از "قطعنامه های ممویات کنگره ی دوم" سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) می باشد.

** رجوع کنید به یک کام به پیش دو کام به پس.

پیکارو ...

نبوده ...

پس باید موافقت کنند که این نیز یک حکم سرری است. اما قبل از رسیدن به سایر احکام به یک نکته ی بدمجداتناکید کنیم رفقای عزیز، هیچکس نمیگوید شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی در ایران هم اکنون فراهم است. پس شما "دلیل" نیابورید که فراهم نیست و بعد مجبورادان به احکام عجیب شوید. بحث در اینست که اگر فراهم نیست باید نداشتن و امکان فراهمش کرد یعنی تشخیص داد که در دوران فراهم کردن فراهم آمدن، یعنی دوران نداشتن هستیم، و نه اینکه گفت چون فراهم نیست ما هیت انقلاب را زیر سؤال می کشیم و از خود مفاهیم ایدئولوژیک انقلاب نیمه میسازیم. بحث در اینست که در مقابل این مشکل، فراهم نبودن، همچنان مارکسیست باقی میمانیم و راه حل کمونیستی جستجو میکنیم و یا اینکه روح پوپولیسم در ما به جنب و جوش می افتد و میگوید چون اصل انقلاب است و مهم نیست جدا انقلابی و همین الان هم باید بشود پس اها یای همه ی خرده بورژواها، ای بخش غیرمرکز بورژوا لیبرالها، ای ... باید انقلاب کنیم که یک نسخه ی آن مال شما و یک نسخه ی آن مال ما باشد، انقلاب سوسیالیستی میخواهیم، دموکرات وار انقلاب دموکراتیک میکنیم. اما چون ما کمونیست هستیم و باید نظری سخن گوئیم که دیگر کمونیستها ایراد نگیرند میگوئیم همه ی شما رهبری من تن دهید و من بعدا بر شما را با پنبه انقلاب سوسیالیستی پس از انقلاب دموکراتیک خواهم برید. شیرین است ولی فقط خیالی شیرین است.

ادامه دارد

"حزب پیشروی طبقه کارگر ایران" است؟ آیا می تواند به "صف مستقل و نیرومند پرولتاریا" در انقلاب ایران معنی اجتماعی بخشد و طبقه کارگر ایران را به معنای یک نیروی اجتماعی به مبارزه بکشد یا حداکثر واکر در نیمه ی راه متعصب شود یک نیروی وسیع چپ است که اگر بخواهد خود را به معنای حزب پیشروی طبقه کارگر عنوان کند، راه دیگری ندارد جز اینکه خود را بجای آن واقعیت اجتماعی - حزب - بنشاند و خارج از طبقه ی کارگر مبارزه ی طبقه ی را رهبری کند. حزبی که صرفا می تواند در محله ی کمونیستها به معنای حزب طبقه ی کارگر عمل نماید، اما در واقعیت اجتماعی چیزی جز یک حزب چپ و با تاثیرات معین نخواهد بود.

کومه له و برنامه

برداشت قطعنامه از مسالهی برنامه نادقیق و مبهم است. کومه له از یکسو قطعنامه های کنگره ی سازمانی خود را "برنامه ی مقدماتی" و با "خطوطی از برنامه" می نامد (مفهمی ۲) و در آن به یکسری نتایج حول مسائل اساسی انقلاب اشاره می کند و از سوی دیگر وظایف مشخص زمانی خود را در قبال جنبش کارگری جزء آن می شمرد (مفهمی ۱۹) و حتی برنامه ی مطالعاتی خود را ("توضیح این نکته که مطالعه و آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسم برای سازمان ما ضرورت خاصی دارد" - مفهمی ۲۵) در این برنامه می کنه اند و جای دیگر آنرا اینچنین توصیف می کنند:

"برنامه ی پرولتاریا در انقلاب ایران - که حزب بر اساس و بدور آن ایجاد می شود - از تلفیق تئوری مارکسیسم - لنینیسم با کل مناسبات اجتماعی در ایران (تلفیق تئوری با مناسبات اجتماعی) ... حاصل می شود. (مفهمی ۲۴)

بهررو اگر هر یک از شقوق فوق را معنای تحلیل قرار دهیم و فرض کنیم که مقصود رفقا تمام این شقوق است، باید از رفقای کومه له سؤال کنیم چگونه و چه کسانی هستند که معتقدند صرفا باید به امر پیوند با طبقه ی کارگر اهمیت داد و این "حلقه ی اصلی" را فراموش کرده اند؟ و مسالهی پیوند را بر "برنامه" مقدم می شمرد، کمتر جریان "اگونومستی" است که به لزوم داشتن برنامه در مبارزه ی سیاسی واقف نباشد. "برنامه" علی الخصوص به معنوی که شما از آن استفاده می کنید - کم و بیش در نزد جریانات کمونیستی ایران مطرح بود و هست. و صرف قبول آن بمعنی برداشت غیر "اگونومستی" از مبارزه ی طبقه کارگر نبوده است. میتوان

"برنامه" داشت و "اگونومست" بود. می توان برنامه نداشت و "اگونومست" بود. در حقیقت صرف قبول لزوم برنامه نشانه ی درک از "کمونیسم" و مبارزه علیه "اگونومیسیم" نیست. این یک ساده نگری است که همه چیز را به داشتن برنامه خلاصه کنیم. حتی اگونومیسیت هابی مانند مرحوم مارتنیف معتقد به "برنامه" بودند منتهی بجای "ناکنیک - نقش"، "ناکنیک پروسه" را مطرح می کردند. ** . بعبارت دیگر این قبول و یا عدم قبول برنامه نیست که شاخص اگونومیسیت بودن یا نبودن است. این خود برنامه است که باین مفاهیم جان می دهد و

معین می کند که این جریان سیاسی در مبارزه اش اگونومست هست و یا نیست؟ زیرا "اگونومیسیم" مترادف با بی برنامه گی نیست. "اگونومیسیم" مقوله ای خاص در درون جنبش کارگری است که دارای معنا و حدود مشخص خود است و یکی از شاخصهای اگونومیسیم آنهم نه از نظر خود آنان بلکه از نظر مارکسیستها بی برنامه گی است.

با اینحال فرض کنیم که باید "تدوین برنامه" غیر اگونومستی را در دستور کار قرار دهیم و با حل

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

پیکارو...

سوسیالیستی است. خیر رفقا! مسئله‌ی ارضی ایران راه حل سوسیالیستی می‌طلبد. حل بورژوازی ندارد مگر ادامه‌ی وضع گذشته با پیشرفت و پسرفت‌های غیر اساسی. جواب شما، یا "انتقاد از خود" شما در این مورد چیست؟

مسئله‌ی دیگر بعنوان مانع انقلاب سوسیالیستی:

دیکتاتوری تمام عیار. میدانید رفقا وقتی میگوئیم نژادهای شما پاندرلی است نباید شما بربخورد. شما در گذشته مسئله‌ی دموکراسی بورژوازی را چنان تخطئه میکردید که هر کس سخن از آن میگفت در معرض خطر هولک دفاع از بورژوازی قرار میگرفت. حال شما مانند پاندول با نظرفرشته‌اید. وجود دموکراسی بورژوازی چنان عمده و اساسی و حیاتی شده است که نبودنش مانع شروع انقلاب میشود! ما با کدامیک از نظرات متضاد شما (اکثریت؟ اقلیت؟) جدل کنیم. چون رسم شما بر اینست که نظر اکثریت مرکزیت، نظر تنوریک کل سازمان است و همه حتی مخالفین آن ملزم به دفاع از آن (و خدایت با نظر خود!) هستند ما شق اخیر را شق رسمی فرض میکنیم و چند کلمه پیرامون آن توضیح میدهیم. وجود دموکراسی بورژوازی علی‌الاصول بهتر از فقدان آنست. امر مبارزه طبقاتی در اینصورت بهتر جریان می‌یابد. آتمسوز سوسیالیسم در آن میسرتر است. هم برای چپ و هم برای توده‌های پروولتاریا. اما اینرا نیز بدانیم که این حکم علی‌الاصول درست است و نه بصورت مطلق و جاودانی. بدین معنی که اثر بدلیل یا دلائلی امکان حصول دموکراسی بورژوازی نبود نباید قید انقلاب سوسیالیستی را زد. ما معتقدیم - و شما هم گفته‌اید - که در ایران امکان استقرار دموکراسی بورژوازی وجود ندارد. بسیار خوب نه تنها در ایران بلکه باز علی‌الاصول در کشورهای پیرامون وجود ندارد. نتیجه چی؟ نتیجه اینکه چون انسان فقط یک بعد و یک خط را می‌بیند بمجردی که مابقی در راه آن دید و میماند. انسان یک بعدی بلی و انس متفکر می‌بیند که چه چیزی اساسی است، چه چیز وسیله است. انسان متفکر از این مسئله نتیجه نمیگیرد که پس در کل عالم مسئله‌ی انقلاب سوسیالیستی بلاموضوع است چون در کشورهای پیرامون که بعلمت وجود "دیکتاتوری تمام عیار" (نیمه عیار؟) نمیشود در کشورهای متروپل هم بگفته‌ی شما شرایط ذهنی آن وجود ندارد و باین زودبیا هم بوجود آمدنی نیست. انسان متفکر میگوید که گرچه وجود دموکراسی بورژوازی کار را بسیار سهیل میکند ولی من فقدان آنرا آنچنان بلای عظیم آسمانی نمی‌دانم که املا از انقلاب اجتماعی دست بشویم و به انقلاب نیمه - نیمه رضایت دهم... وجود یا فقدان یک مسئله‌ی

سیاسی، ماهیت انقلاب را عوض نمیکند. شکل آنرا میتو عوض کند. بگذارید در جایی که ظاهرا توافق داریم توضیح دهیم:

در کشورهای متروپل شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی بنظر شما و ما نیز وجود ندارد. از این امر چه نتیجه میتوان گرفت؟ آیا نتیجه اینست که پس انقلاب آینده این جوامع انقلاب سوسیالیستی نیست؟ کذا ماهیت آن سوسیا - لیستی نیست؟ البته نه! انقلاب آینده این جوامع سوسیالیستی است اما این انقلاب زمانی انجام خواهد شد که شرایط ذهنی آن نیز فراهم شده باشد. فقدان شرایط ذهنی - که مسئله‌ی بسیار مهمی است - ماهیت انقلاب آنها را عوض نمیکند. شکل آنرا و در این مورد مشخص زمان آنرا معین میکند. بهمین منوال فقدان دموکراسی بورژوازی نه در ایران و نه در هیچ جای دنیا باعث دگرگونی ماهیت انقلاب آن جوامع نخواهد شد. میتوانست آنها را بعقب بیندازد، میتواند شکل آنها را تغییر دهد ولی ماهیت آنها را تغییر نمیدهد.

بیاثید قضیه را از زاویه‌ای دیگر نگاه کنیم. فرض کنیم استقرار دموکراسی بورژوازی مسیر باشد. در این شرایط علی‌الاصول کار ترویجی و تبلیغی و سازماندهی اولیه آسانتر خواهد شد ولی تا کی؟ اینرا میدانیم - با لائال امیدواریم که بدانیم - که در جامعه‌ی سرمایه داری هیچگاه این امکان وجود ندارد که این مسئله براحتمی تا آنجا پیش رود که کل طبقه‌ی کارگر در این روند تبلیغی و ترویجی سوسیالیست شود. کل طبقه که ابتدا حتی اکثریت طبقه نیز چنین نخواهد شد بدین معنی که بمجردی که دامنه‌ی این امر بالا بکیرد دموکرات - بورژواها، دیکتاتورهای بقول شما "تمام عیاری"

خواهند شد یعنی دموکراسی بورژوازی جای خود را به دیکتاتوری بورژوازی خواهند داد (البته منظور از دموکراسی و دیکتاتوری در اینجا معانی سیاسی آنست و گرنه میدانیم که در دموکراسی بورژوازی هم دیکتاتوری طبقه بورژوازی وجود دارد). در اینصورت یعنی وقتی مبارزه طبقه کارگر بحدی رسید که منجر به دیکتاتوری شدانوقت باید بگوئیم که چون دیکتاتوری تمام عیار است پس انقلاب سوسیالیستی بی معناست؟ باین حساب همانطور که گفتیم شما در اروپا و آمریکا هم امکان انقلاب سوسیالیستی را نفی میکنید و آنرا تنها در شرایطی ممکن می‌دانید که بورژوازی قول دهد تا روزی که انقلاب سوسیالیستی شروع میشود به دموکراسی وفادار بماند. این البته مضحک است ولی نتیجه‌ی منطقی احکام فکرشده‌ایست که شما میدهید. بگذارید جمله‌ی شما را با هم بخوانیم:

"یگانه انقلاب اجتماعی... انقلاب سوسیالیستی است، لیکن بلحاظ... دیکتاتوری تمام عیار و...

شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم

در حاشیه رویدادها

اسامی ساواکی هارا منتشر کنید

(یا لاقل آنها را در ساوا اما استخدام کنید)

پس از آن همه شعار نویسی بر در دیوار و بالا و پائین روزنامه مردم برای درخواست انتشار اسامی خبرچینان ساواک، نورالدین کیا نوری، آموزگار ظاهرا "بزرگ حزب طراز نوین طبقه کارگر"، موضع علی الاصول رسمی حزب را در برابر انواع ساواک های شاهنشاهی و اسلامی نشان داد. به گفته ایشان در دومین جلسه "بحث آزاد" حق رژیم شما - یعنی رژیم آیت الله بهشتی - است که ساواک را تجدید سازمان کند و اعضای ساواک سابق غیر اسلامی را هم در زیر عنوان تازه ساوا اما (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران) به کار ببرد. با سقوط رژیم شاه، حزب توده دچار این مشکل بگانه شد که باید حساب و کتابش را از ساواک جدا کند. نه تنها تهرانی معدوم که شخصی دبیر کل حزب مورد بحث هم اعلان کرد که از سال ها پیش تشکیلات تهران حزب توده به همت ساواک اداره میشده است وگرنه کسی این دور و برها نبود که بار زمین گذاشته سران متواری را بر سر دوش بکشد.

اما اوضاع تازه، مشکل "حزب طراز نوین" را تا حدودی حل می کند. اکثر اعضای ساواک، با اکثر آنها، به کارشان ادامه بدهند می توان نتیجه گرفت که شناسایی دیدی ندریدی. اگر در چند سالی که بران حزب غایب بود ساواک زحمت اداری جلسات باقیمانده حزب را به عهده گرفت، حالا که سران ساواک صحنه را ترک کرده اند یا از دارفانی اخراج شده اند، "حزب طراز نوین" دستی زیر بال ساوا اما ای آقای بهشتی می کند. بالاخره آدم به آدم میرسد.

"حزب طراز نوین" که تا مدتی پیش با انحلال کمیته ها به دلیل "نفوذ عناصر ضد انقلابی در شهرپانسی" مخالفت می کرد، برای استخدام کادرهای مجرب ساواک در ساوا اما معیاری اساسی در دست دارد - شبیه همان معیاری که برای برخورد با گل رژیم شاه به کار می برد - می توان به همکاری با "عناصر واقع بین تر" ساواک ادامه داد و عناصر غیر واقع بین را مرخص کرد. عناصر نسوع اول طبیعتا دوستی شان را از حزب توده و خصومتشان را از مخالفان آن دریغ نخواهند کرد. چه بهتر که عناصر جناح واقع بین ساوا اما قبلا از آموزش های حزب توده هم بهره مند شده باشند.

اشخاصی که احتمالا به مهر ناخود "حزب طراز نوین" بر ساوا اما آیت الله بهشتی با شرکت "اعضای با نجر - بی ساواک" با ناباوری می نگرند، در واقع در شناخت احوال و عادت کربهی مرتضی علی نارسائی دارند.

آخرین یاری عامل انحصارات بین المللی به جمهوری اسلامی باشکست مواجه شد

انتخاب فرانسوا میتران به ریاست جمهوری فرانسه، بدایلی که در شماره ۷۵ رهائی گفته ایم، بارقه ای امیدوار در دل رژیم جمهوری اسلامی باقی مانده و چشم انداز

لاخره برای پیروزی عساکر اسلام بر غوای کفر، بوجیه آورده بود. ولی بطوریکه در همان شماره پیش بینی کرد بودیم وعده های تمیل از انتخابات فرانسوا میتران (در رابطه با قطع همکاری امنی با عراق و پیوسته عدم تحویل بقیدی میراژهای فوق مدرن F-1 و قطع ارسال تجهیزات نظامی به عراق)، در بر خورد با واقعیت های سخت زمینی رنگ باخت و امیدهای رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه به سراب مبدل گردید.

در شماره ۶۰/۳/۹ روزنامه جمهوری اسلامی با نوشته گونا می برخورد کردیم که در آن، ارکان حزب حاکم ناکاپه فحش و دشنام را بنابر "مسو میتران" می کنند. خوانند نا آشنا به مسائل پشت پرده ممکنست شکفت زده شود و از خود بپرسد چه شد که یکمرتبه حزب جمهوری اسلامی این چنین از خشم کفر دهان آورده است؟ قبل از بازگشت کردن علت واقعی آن، بهتر است قیلا بخشی از "خشم نامه" (بر وزن رنج نامه) ی روزنامه جمهوری اسلامی را در زیر نقل کنیم:

"... از نخستین اقدامات موسیو میتران رهبر سوسیالیستهای فرانسه، که پس از استقرار در کاخ بر زره و بری البیژه انجام شد، تسعویق انداختن تحویل ناوهای ایران بود... اگر ((میتران)) بین از انتخابات لاطالستانی می نامد ((از جمله نقل ارسال اسلحه و عدم تحویل میراژها به عراق - که پس از انتخابات، همانطوریکه پیش بینی کرده بودیم، نکذبت شد و دولت جدید اعلام کرد که " کلیه قراردادهای دولت فرانس را محترم خواهد شمرد ")) و مردم خوش باور فرانس بیز آنها را باور کرده بودند بخاطر این بود که "طول متر" او را بخوبی نمی شناختند و قریب سخنان رفور - میستی و فساد کربهای او را خورده بودند و تا بای تحریر و عمل بمیان نیاید هیچکس نمی تواند ماهیت او را بشناسد " (روزنامه جمهوری اسلامی - ۶۰/۳/۹)

و اما واقعیت قضیه: اینج سال پیش توسط "ژیسکار دستن" به پرفسور "رمون بار" پنج از بزرگترین اقتصاددانان جهان، به نخست وزیر فرانسه انتخاب شد تا اقتصاد بحران زده ی سرمایه داری فرانسه را نجات دهد. سیاستهای اقتصادی و اجتماعی این پرفسور اقتصاد بورژوازی و عامل انحصارات بین المللی، اقتصاد فرانسه را بسوی بحران عمیق تری سوق داد (که به بارهای از اثرات این سیاست در شماره ۷۵ رهائی اشاره کرده ایم). اقدامات ضد کارگری "رمون بار" او را بصورت وقیح ترین دشمن زحمتکشان فرانسه در آورد. ژیسکار دستن، علی رغم نفرت عمیقی که کارگران و سایر زحمتکشان بر اساس نظر سنجی های گوناگون و قریب به دو سوم مردم فرانسه (از این اقتصاددان ورشکسته و از این عامل انحصارات بین المللی داشتند، تا آخرین روز ریاست جمهوری خود، او را در پست نخست وزیری نگه داشت.

در ۱۹۸۱، ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه، در انتخابات شکست خورد. بر اساس قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه، در دوره انتقال قدرت (پس از انتخابات) رئیس جمهور و دولت قبلی، حقی هیچگونه تصمیم گیری جدید را ندارند و فقط ملزم هستند که امر جاری و عادی را اداره کنند. علی رغم صراحت قانون اساسی فرانسه در این زمینه، "رمون